

کر دو یکی از ایشان امیر و جیه الدین اسماعیل را کشت و امیر مسعود در شیدی عمّ امیر اسماعیل که بیاری برادر زاده آمد او را نیز آن جماعت بی سرو پا بقتل آوردند و چون ابن خبیر بتبریز رسید خواجه زکریا که در مراحل پیری سر میکرد بر قتل پسر و برادر سخت گریست و سلطان حسین بجای ملامت برادر، او را بحکومت بغداد منصوب نمود. شیخ علی از این پیش آمد سرور شده قاتلان امیر اسماعیل و امیر مسعود را اکرام کرد و چون کفایت اداره کارها را نداشت پیر علی بادک را که از جانب شاه شجاع در شوشتر حکومت میکرد ببغداد خواسته او را مدیر امور مملکتی قرار داد و چیزی طول نکشید که شاهزاده شیخ علی و خواجه پیر علی را بت طغیان بر افراشته عراق عرب را برای خود ادعا کردند و از اطاعت امر سلطان حسین سرپیچیدند.

سلطان حسین و عادل آقا در سال ۷۸۲ با اردوئی عظیم از تبریز حرکت نموده و هسپار بغداد شدند. مخالفین چون توانائی پایدارى نداشتند بشوشتر گریختند. سلطان حسین در بغداد ماند و عادل آقا بتعقیب شاهزاده شیخ علی و پیر علی بخوزستان رفت شیخ علی از در اطاعت درآمد و قرار شد که بهمان شوشتر قناعت نماید و دیگر در امور عراق عرب تصرف نکند. عادل آقا بعد از سرکوبی شیخ علی چون از سمنان حسین رنجیده بود بسلطانیده مراجعت نمود و سلطان هم اندکی بعد بعلت هوا داری بعضی از مرده بغداد از شیخ علی و دعوت او بمراجعت تاب عقبلی در خود ندیده بتبریز آمد و شیخ علی بغداد را تحت امر خویش آورد.

قتل سلطان حسین در ۷۸۴ - بعد از مراجعت بتبریز سلطان حسین جهت استعانت عادل قویتر سپهین خود را بسطانیّه فرستاد تا او را در گرفتن بعضی از قلاع ری از چنگ امیر ولی کشت نمایند. چون در این موقع دیگر تقریباً از امرا و لشکریان سلطان حسین کسی در تبریز نبود برادر و احمد غفنه از شهر خارج شده باردینل و موقن و از آن رفت و لشکریانی تهیه دیده بتبریز برگشت و در گهانی بر سر برادر تخته او را گرفت و در یزد هم صفر سن ۷۸۴ بقتل رساند و خود بجای او بنام سلطان احمد پادشاه شد.

سلطان احمد (۷۸۴ - ۸۱۴) - بعد از قتل سلطان حسین برادر دیگر او ابو بزیده از قریب از تبریز گریخته بسطانیّه پیش عادل آقا رفت و عادل آقا او را پادشاهی

نصب کرده برای سرکوبی سلطان احمد بسمت تبریز در حرکت آمد. سلطان احمد ابتدا جماعتی از امرای همراه عادل آقا را بطرف خود کشاند و همین قضیه پای جنگجویی عادل آقا را بست کرده او را بمراجعت بسلطانته و ادار نمود و او در ضمن شیخ علی حاکم بغداد و خواجه علی بادک امیر او را بمخالفت باسلطان احمد واداشت و ایشان بآذربایجان لشکر کشیدند. لشکریان بغداد سلطان احمد را شکست دادند و سلطان احمد از طریق خوی بنخجوان گریخت و در آن حدود بملاقات قرا محمد ترکمان رفته از او استمداد جست.

قرا محمد با تحمیل دو شرط حاضر شد سلطان احمد را یاری کند اول آنکه سلطان در کارهای جنگ دخالت ننماید، دیگر آنکه پس از فتح در غنایم طمع نکنند. سلطان احمد این دو شرط را پذیرفت و قرا محمد ۵۰۰۰ سوار یکمک او فرستاد و ترکمانان شیخ علی و خواجه علی هر دو را در جنگ کشتند و غنایم بسیار گرفتند و سلطان احمد بتبریز برگشت و اندکی بعد با عادل آقا از در صلح خواهی در آمد ولی عادل آقا اعتنا نکرده بتبریز نزدیک شد و امرای بغداد هم در خدمت او داخل گردیدند سلطان احمد ناچار بموقان و ارباب فرار نمود. عاقبت امیر ابنخازین اثنین واسطه صلح شد و مقرر گردید که آذربایجان بالاستقلال در تصرف سلطان احمد قرار گیرد و عراق عجم بسطان بایزید تحت الحمايه عادل آقا، عراق عرب را هم سلطان احمد و عادل آقا بشرکت هم اداره کنند. عادل آقا بسلطانته برگشت و یکی از سرداران خود را بهمراهی امرای بغداد روانه آن شهر نمود تا از جانب او در اداره امور عراق عرب ناظر باشد. مأمور عادل آقا بمحض ورود بیغداد قاتلین امیر اسماعیل رشیدی و مخالفین دیگر را بقتل آورد و فتنه در بغداد بالا گرفته شورشیان خزانه ای را که برای ارسال بخدمت عادل آقا فراهم آمده بود غارت کردند. چون این اخبار بتبریز رسید سلطان احمد عازم بغداد شد و عامل عادل آقا را که گریخته بود بچنگ آورده کشت و شاه منصور مظفری را که از حبس عادل آقا فرار نموده بود از جانب خود بحکومت شوستر بر قرار کرد و در سال ۷۸۵ بتبریز برگشت.

عادل آقا که از استبداد و سفاکی سلطان احمد راضی نبود با سپاهیان خود بآذربایجان آمد و در نزدیکی مراغه با اردوی سلطان احمد رو برو گردید. سلطان

غالب شد و عادل آقا بسلطانیّه بر گشته از بیم احمد بهمدان رفت و از آنجا بشاه شجاع پیغام فرستاده او را بفتح آذربایجان بر انگیخت. شاه شجاع بقصد تبریز حرکت کرد و عادل آقا و سلطان بایزید باستقبال او رفته در گلپایگان بملاقات او تایل آمدند و بهمراهی هم بهمدان رسیدند. سلطان احمد بشاه شجاع پیغامی محترمانه داد و عادل آقا را بنده عاصی خود قلمداد نمود. شاه شجاع هم بهمین نظر سلطانیّه را بیعضی از امرای خویش سپرده سلطان بایزید را اسماً بر آنجا پادشاه قرار داد و دست عادل آقا را از کارها کوتاه نموده بخوزستان رفت. امرای ابو یزید امرای شاه شجاع را بسلطانیّه راه ندادند و خود بر آنجا استیلا یافتند اما چون قدرتی نداشتند سلطان احمد بزودی بسلطانیّه آمده آنجا را بتصرف خود گرفت و ابو یزید را بتبریز برد و قلعه سلطانیّه را باسم پسر دو ساله خود شیخ محمود جاندار سیرد.

در همین ایام بود که خبر وصول لشکریان امیر تیمور گورکانی از ماوراءالنهر بخراسان و از آنجا بقومس و ری رسید و عده ای از ایلچیان آن امیر نیز برای ملاقات سلطان احمد بتبریز آمدند. سلطان احمد ایلچیان امیر تیمور را ببغداد فرستاد و خود نیز در عقب ایشان روانه شد تا در آن شهر با فرستادگان تیموری ملاقات و مذاکرات کند. عادل آقا از غیب سلطان احمد استفاده کرده بار دیگر خود را بسلطانیّه رساند و آنجا را از کف عمال سلطان احمد بیرون آورده بمخالفت با احمد قیام نمود و او تا ورود امیر تیمور بسلطانیّه شهر و قلعه آنرا درید تملک خود داشت.

از سال ۷۸۸ تا تاریخ ۸۱۳ که تاریخ قتل سلطان احمد است بدست قرايوسف ترکمان سلطان احمد تمام مدّت را در سرگردانی و زد و خورد به مخالفین و یأس و نومیدی سر میکرد. امیر تیمور در ۷۸۸ آذربایجان را مستخر ساخت و آن قطعه از تصرف آل جلائر بکلی بیرون رفت و ملک سلطان احمد منحصراً بقرب گردید. هفت سال بعد از این واقعه بغداد نیز مستخر امیر گورکانی شد و احمد بمصر گریخت و امیر تیمور زنده بود جرأت اقدامی نداشت، همینکه خبر فوت آن امیر قهار رسید سلطان احمد بممالک سابق خود برگشته عراق عرب را متصرف شد و پنج سال دیگر در بغداد سلطنت کرد و قرايوسف ترکمان دشمنش روز کرد و میان ایشان در تبریز

چنگ اتفاق افتاد و سلطان احمد در ۱۳۸۱ بقتل رسید و او در حقیقت آخرین امیر سلسله ایلکانی است و ما شرح منازعات او را با امیر تیمور و دوره آخری سلطنتش را در فصول بعد ذکر خواهیم کرد.

سلطان احمد مردی سفاک و خونریز و سخت گش بود و بهمین علت غالباً امرا از او متوهم بودند و در استیصالش میکوشیدند چنانکه مخالفین او را بتسخیر آذربایجان تحریک میکردند و همین کیفیات نگذاشت که او را از دوره بالنسبه طولانی سلطنت بهره ای کافی حاصل شود. با این حال مردی بود شعر دوست و خود نیز شعر میگفت و موسیقی میدانست و خواجه حافظ شیرازی در دو غزل او را مدح گفته است (۱).
بآبادانی نیز بی علاقه نبود چنانکه پس از مرگ تیمور و مراجعت بیغداد قسمتی از خرابیهای آن شهر را مرمت نمود و از آنجمله باروی شهر را مجدداً ساخت.

امرای دیگر ایلکانی - بعد از قتل سلطان احمد اوضاع بغداد بهم خورد. از طرفی قرا یوسف ترکمان پسر خود را بتصرف بغداد فرستاد. از طرفی دیگر یکی از ممالیک سلطان ولد پسر شیخ علی بن سلطان اویس شهر را بنام سلطان ولد در ضبط خود آورد اما بزودی بدست مملوک دیگری که ادعای زنده بودن سلطان احمد را داشت بقتل رسید. این قاتل نیز کشته شد و بغداد رسماً از متصرفات سلطان ولد گردید. قرا یوسف ترکمان بالاخره بغداد را گرفت و سلطان ولد و کسانی را که مدعی زنده بودن سلطان احمد بودند از میان برداشت.

پسر سلطان ولد با اسم سلطان اویس ثانی خوزستان و بصره و واسط را مسخر نمود و در سال ۸۲۴ بیغداد آمد ولی در همان سال بدست یکی از عمال برادر خویش سلطان محمود کشته گشت.

بعد از اویس ثانی سلطان محمود برادرش بر خوزستان استیلا یافت. سلطان

(۱) یکی در این غزل :

کمالک مشکین تو روزی که ز ما یاد کند ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند
که در آن گویا خواجه سفاکی سلطان اشاره نموده او را نصیحت میدهد و میگوید :
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یک روز عمری که در او داد کند
دیگر در این غزل :

احمد شیخ اویس حسن ایلکانی

احمدالله علی معدله السلطانی

ابراهیم گورکانی پسر میرزا شاهرخ بدفع او بخوزستان آمد و شوشتر را محاصره کرد ولی بواسطه شدت سرما بگرفتن آن توفیق نیافت. در سال ۸۲۵ بار دیگر سلطان ابراهیم عازم تسخیر شوشتر گردید. این بار محمود خوزستان را رها کرده بعراق عرب رفت و در آنجا مریض شد چون مرگ خود را نزدیک دید سلطان حسین بن علاءالدوله بن سلطان احمد را بولیعهدی خود نامزد نمود و سلطان حسین چون محمود در ۸۲۷ فوت کرد جای او را گرفت و در حله مقام کرد ولی امیراصفهان پسر قرايوسف حله را محاصره نمود و سلطان حسین را در ۸۳۶ کشت و سلسله ایشان بقتل او برافقاند و امرای ترکمان در عراق عرب جای ایشان را گرفتند.

امرای ایلکانی یا آل جلایر

- ۱ - امیر شیخ حسن بزرگ بن امیر حسین بن آقبوقابن ایلکان از ۷۰۰ تا ۷۵۷
- ۲ - سلطان شیخ اویس بن شیخ حسن ۷۵۷ * ۷۷۶
- ۳ - سلطان حسین بن شیخ اویس ۷۷۶ * ۷۸۴
- ۴ - سلطان احمد بن شیخ اویس ۷۸۴ * ۸۱۳
- ۵ - شاه ولد بن شیخ علی بن شیخ اویس ۸۱۳ * ۸۱۴
- ۶ - سلطان اویس بن شاه ولد ۸۱۴ * ۸۲۴
- ۷ - سلطان محمود بن شاه ولد ۸۲۴ * ۸۲۷
- ۸ - سلطان حسین بن علاءالدوله بن سلطان احمد ۸۲۷ * ۷۳۶

۸ - سریداران و طغایموریه

در میان سلسله همدی امرائی که بعد از بر افتادن ایلخانان در ولایات مختلفه ایران مدتی امارت و تسلط یافته اند سریداران اگر چه نه از جهت وسعت مملکت و قدرت و شوکت با امرای دیگر قابل مقایسه هستند و نه از حیث دوا دولت و عضمت آثار ولی از یث بابت در تاریخ ایران قبل از تشکیل سلسله صفویه اعتباری خاص دارند و آن قیام ایشان است بمخالفت با اهل تسنن بعنوان علمداری از مذهب شیعه و سعی در انتشار آداب و احکام این دین و شروع کار خود بشکل دعوت فرقه‌ای و مرید و مرادی که از این جهات میتوان ایشان را پیشقدمان مریدان شیخ صفی الدین اردبیلی و فرزندان او دانست.

امرای این سلاله شهر سبزوار را که از قدیم مردم آن بتشیع اشتهاز داشتند مرکز خود قرار دادند و با درویش و مرادانی که بحب آل علی مشهور بودند رابطه ارادت برقرار کردند. شعرا را بمدیحه سرائی از اهل بیت اطهار واداشتند و با بعضی از علماء شیعه که در خارج ایران مخصوصاً در جیل عامل مرکز مهم شیعیان در آن ایام اقامت داشتند داخل مکاتبه شدند و ایشانرا برای هدایت مردم و اجرای شعائر دین شیعه بخراسان خواستند و بر اثر همین دعوتها بود که فقیه معروف شهید اول شیخ شمس الدین محمد مگر (مقتول در ۷۸۶) کتاب مشهور خود یعنی الکتمه الدر مشقه را بنام سلطان علی مؤید سربداری تألیف کرده بخراسان فرستاد تا شیعیان آن دیار بر طبق فتاوی او که در آن کتاب مندرج است عمل نمایند و این کتاب و شرح آن بتفصیلی که بعدها خواهیم گفت از مشهورترین کتب فقهیه طایفه امامیه یعنی شیعیان اثنی عشری است و هنوز نیز شرح لمعه از کتب معتبر درسی است.

ابتدای دعوت سربداران - در اواخر دولت سلطان ابوسعید بهادر خان در

آذربایجان و گیلان و مازندران عرفا و متصوفه و درویش رو باز دیار گذاشتند بطوری که در هر ناحیه ای مرادی گرد خود جماعتی مرید داشت و چون سلطان ابوسعید اساساً مخالف آزار رساندن باین طایفه بود کسی نیز متعرض ایشان نمیشد و بهمین علت روز بروز عدد مرده شیوخ رو بافزایش میگذاشت. قسمت عمده این مریدان در جزء سلسله اهل فتوت یا اهل اخوت داخل بودند و فقیهان و اخوان جماعتی از عوام متصوفه بودند که سعی داشتند اصول عالیة عرفان و تصوف را در میان عامه نیز جاری ساخته با تصفیه اخلاق و استحکام مبانی صفا و وداد بین خود از آن بهره بردارند و این جماعت که از عهد خلافت الناصر لدین الله بعثت گرویدن او باین طایفه در جمیع ممالک اسلامی تشکیلات و زوایا و خانقاه ها و مهمانخانه ها داشتند متفرق بودند و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را مطلقاً فقی و مولی و حامی جمعیت خود می شمردند و از تعصب مذهبی و آزار یکدیگر و قتل و غارت و دزدی نیز احتراز داشتند بلکه مثل فرسان جاهلیت عرب و شوالیه های قرون وسطی در اروپا متحلی بیک سلسله اخلاق مردانه بودند.

از این جماعت آنها که در ایران باین سلسله سرسپردند بمتاسبت سابقه تشیع در بعضی ولایات مخصوصاً در گیلان و مازندران و پاره ای قسمتها از خراسان بتدریج فرقه

خود را حامی طایفه شیعه قرار دادند و چون مقارن اواخر دوره ایلخانان در ایران شرقی تعصب اهل تسنن بر ضد شیعه قوت گرفت و شیعیان بخصوص در هرات و خراسان بر اثر استبداد بعضی از سلاطین سنی آل کرت مورد آزار و اذیت شدند آزار دیدگان بسمت این فرقه رو کردند و قائلین فرقه که حمایت از مظلومین را دستور عمده مسلک خویش قرار داده بودند بهوا خواهی ایشان یا بعبارة اخیری بر خلاف اهل تسنن قیام نمودند و بتدریج قیام آن فرقه عنوان بر انداختن گروندگان بمذهب اهل سنت را پیدا کرد.

در اواخر سلطنت ابوسعید بهادر خان یکی از درویشان مزددرانی بنام شیخ خلیفه از آن دیار بسمان آمده بخدمت عارف معروف رکن الدین علامه الدولة سنائی رسید سپس بقریه بهر آباد از قراء جوین مرکر عرفی معروف خاندان حتمویه رفت و بحضور یکی از ایشان که خواجہ غیاث الدین هبه الله حموی بود رسید بعد بسبزوار آمد و در یکی از مساجد آن مقیم گردید و چون حافظ قرآن بود و کلام الله را باوازی خوش میخواند و سخن شیرین داشت بزودی جماعتی فراوان دور او جمع آمدند و مرید بسیار پیدا کرد و از اطراف مردم برای شنیدن صوت و درك محضر او بسبزوار رو نهادند. فقهی سبزواری وجود او را منافی دستگاہ خود دیده بنام آنکه حرکات او خلاف دین است فتوای قتل او را دادند و آنرا پیش ابوسعید خان فرستادند. ابوسعید در جواب پیغام داد که او متعرض طایفه درویشان نمیشود. حکام خراسان آنچه مصلحت است عمر نمایند. فقهی سبزواری ضمناً بتفرقه انداختن درمیان اتباع شیخ خلیفه کوشیدند و بواع آزارها شیخ و مرده او را در زحمت قرار دادند.

یکی از مدرسین ولایت سبزواری از قریه جور بنام شیخ حسن که بمحبت آل عسی بر آمده و از دوستان از جدی این خاندان بود چون اوصاف شیخ خلیفه را از شاگردان خود شنید بزیارت او آمد و از آن جهت که مسلک شیخ را هم بمسلک خود یکی یافت و سرسپرد و از اتباع او گردید.

شیخ خلیفه را در ۲۲ ربیع الاول سن ۷۳۶ شبانه در مسجدی که مقام داشت کشتند و مرده او بشیخ حسن جویری پیوستند و شیخ روز بعد از سبزواری خارج شده بنیشبور رفت و از ترس مخالفین مدنی را در نیشبور و مشهد و ایبورد و قوچن مختفی میزیست ولی بتعم این احوال مریدان او که ایشان را شیخین جویری میخواندند با او

رفت و آمد داشتند و شیخ حسن اصحاب خویش را بمتانت و بردباری و احتیاط و انتظار موقع مساعد برای کوتاه کردن دست ظلمه و بر کرسی نشاندن کلمه حق توصیه میکرد و شیخ دفتری داشت که نام مرده را بر آن ثبت می نمود و بابشان میگفت که ساز جنگ را فراهم کنند و راز خود را تا موقع اقدام مغضی نگاه دارند. بعد از چند ماه شیخ حسن خراسان را ترک گفته بعراق سفر کرد و یک سال و نیم دوری او از خراسان طول کشید و در این ضمن عدد مریدان او رو با افزایش میگذاشت تا آنجا که در اواخر سال ۷۳۸ موقعیکه شیخ حسن بخراسان برگشت از ترس کثرت مراد و آن جماعت دو سه ماهی بیش اقامت خود را طول نداده در ابتدای ۷۳۹ بترکستان رفت و پس از چند ماه مسافرت در بلخ و ترمذ و هرات و خاف و قهستان و کرمان بمشهد برگشت و بنیشابور رفت و در این اقامت اخیر بخلق بسیاری پیش او آمدند و از اوضاع پربشان زندگانی خود که بر اثر استیلائی عمال ظالم طغاتی مور خان بر خراسان در ذلت تمام سر میکردند شکایت نمودند و از او راه چاره و خلاص طلبیدند و کار شیخیان جوریه بالا گرفت و فقهای نیشابور بر ضد ایشان برخاستند و شیخ حسن اضطراب بقهستان رفت و چون بار دیگر بمشهد آمد ارغونشاه نایب طغاتی مور خان در صدد دستگیری او برآمد و بتحریک فقهای نیشابور و طوس مرده شیخ را آزار بسیار رساند و شیخ مصمم عزیمت عراق بود که جمعی از ییروان اخلاص کیش او مراد و پیتوای خود را بسبزواری خواندند و این عده از طرف جمعی از مردم سبزواری که بر حکام جور پیشه قیام کرده و خیال برداشتن ایشان و انتشار مذهب تشیع را داشتند بخدمت شیخ آمده بودند.

یکی از خواجگان متمول قریه باسین از قراء سبزواری بنام خواجه فضل الله که از طرف پدر باعام حسین و از طرف مادر بیجی بن خالد بر مکی نسبت میرساند مقارن رواج بازار شیخیان جوریه در باسین مستقر بود و یکی از پسران او که امین الدوله عبدالرزاق نام داشت در دربار ابوسعید خان میزیست. ابوسعید اندکی قبل از وفات خود عبدالرزاق را بمأموریت دیوانی بکرمان فرستاد تا بقایای آن ولایت را جمع آورده بدیوان بیاورد. عبدالرزاق اموال کرمان را جمع آورد ولی چون مردی عیاش و خراج بود تمام آنرا بسرعت حیف و میل کرد و در اندیشه آن بود که جواب دیوان و سلطان را چه دهد که

خبر مرگ ابوسعید باو رسید. از این مرده روحی تازه در کالبد او دمیده بسبزوار آمد و دید که برادران او ایلچی وزیر خراسان علاء الدین محمد را کشته اند و علت آن این بوده است که این ایلچی از ایشان شراب و شاهد خواسته بود و ایشان تحمل این جسارت او را نکرده بقتلش رسانده بوده اند. عبدالرزاق حرکت برادران را در قتل ایلچی جسور تصویب کرده جماعتی از دلاوران بیهق را با خود هم دست نمود و این گروه اتفاق کرده گفتند: « اگر توفیق یابیم دفع ظلم ظالمان نمائیم و الا سر خود را برداریم که دیگر تحمل تعدی و ظلم نداریم » و بهمین جهت است که ایشان را سریداران لقب داده اند. جماعت سریداران امین الدین عبدالرزاق را در تاریخ ۱۲ شعبان سال ۷۳۷ بسرداری خود اختیار نمودند و ابتدا چون عده و قدرت ایشان زیاد نبود قیام خود را بشکل دستبرد بقوافل و اموال کسانی که بظلم و جور معروف بودند شروع کردند و از این راه اموال و اسبابی که برای حرکات بزرگتر لازم بود فراهم آوردند و اتباع عبدالرزاق و شوکت و قدرت او بتدریج زیاد شد تا آنجا که بر خواجه علاء الدین محمد وزیر خراسان غلبه کرده او را کشت و در ۷۳۸ شهر سبزوار را تحت استیلای خود در آورده علم استقلال بر افراشت.

بعد از این پیشرفت که نصیب امیر عبدالرزاق گردید نخوت و غرور او بالا گرفت و خواست بزور دختر یکی از اعیان خراسان را باز دواج خود در آورد. دختر رضان داد و از سبزوار بنیشابور گریخت. امیر عبد الرزاق برادر خود امیر وجیه الدین مسعود را باوردن آن دختر روانه نیشابور کرد. وجیه الدین مسعود در نیشابور بدختر رسید و خواست او را عنفاً بسبزوار برگرداند. دختر بالتماس از او خواست که از سر او درگذرد و او را بدوستی و محبت امیر المؤمنین علی در ترک عزیمت خود قسم داد. مسعود دختر را رها کرده بنیشابور برگشت. امیر عبدالرزاق او را بختیم مخاطب ساخته دشنامهای زشت داد. وجیه الدین تحمل این خواری را نکرده با خنجر برادر را در تاریخ ۱۲ ذی الحجّه ۷۳۸ کشت و ریاست سریداران باو منتقل گردید. حکومت عبد الرزاق دو سال و یکماه طول کشید.

وجیه الدین مسعود (۷۳۸-۷۴۴) - امیر وجیه الدین مسعود بساشتنی از برادر خود بحسن اخلاق و مزید شجاعت و کرم و جوانمردی ممتاز بود و بهمین جهت نیز کار او رونق بسیار گرفت و او چون میخواست اساس دولت خود را قویتر کند دست

ارادت بشیخ حسن جویری داد و در همان ایامی که ارغونشاه مزاحم شیخ حسن و جماعت شیخیان جویریّه بود عده‌ای از مریدان شیخ را پیش او فرستاد و اورا بسزوار خواست و در قیام بر ضد ظالمان اورا پیشوا و مقتدای خود ساخت و ریاست دنیائی طایفه جویریّه را بر عهده گرفت و جماعتی دیگر نیز از ائمه و مشایخ و بسات سبزوار گرد او فراهم آمدند و امیر و شیخ دست یکی صکرده نیشابور رانیز در سال ۷۳۹ از کف عمال ارغونشاه بیرون آوردند و از دو طرف طغایمور خان پادشاه خراسان و چرجان و ملک معزالدین کرت خسرو هرات و جبال را در وحشت انداختند مخصوصاً چون قیام ایشان بر ضد اهل تنن بود و این دو پادشاه هر دو خود را حامی این مذهب میدانستند اقتدار طایفه ای از شیعه کاملاً بر ضرر و بر ضد رعایای پادشاهان مزبور تمام میشد.

طغایمور خان که شرح ابتدای احوال اورا سابقاً ذکر کردیم بعد از شکستهای که او و برادرش امیر علی کاون در عراق خوردند بهمان چرجان و خراسان قناعت کرده بود و تا تاریخ قیام سرداران خراسان را بتوسط عمال خویش بوضع ناگوار اداره مینمود و ارغونشاه جانی فریانی از جناب او در نیشابور اقامت داشت.

بعد از آنکه ارغونشاه بدست سرداران بقتل رسید و آوازه اقتدار این طایفه در خراسان پیچید طغایمور خان لشکری فراهم کرده ایشانرا بهمراهی برادر خود امیر علی از چرجان بسزوار روانه نمود. امیر مسعود و شیخ حسن جویری در سال ۷۴۱ بجلوی آن اردو شتافتند. سرداران امیر علی برادر طغایمور خان را در معرکه قتال کشتند و بعد از جنگ سختی بر سپاهیان طغایمور خان غلبه یافته ایشانرا منهزم ساختند و با غنایم بسیار بسزوار برگشتند و این فتح بیش از پیش ایشانرا در خراسان مشهور کرد و بر عدد تبعه سرداران افزود.

امیر وجیه الدین مسعود و شیخ حسن جویری بعد از کشتن امیر علی کاون و مغلوب کردن لشکر چرجان بقصد طغایمور خان حرکت کردند و در لب آب اترک اورا نیز مغلوب ساختند و طغایمور خان بطرف لار و رودبار قصران گریخت و خراسان و چرجان بکلی از تصرف او خارج شد.

جنگ امیر مسعود با ملک حسین کرت در ۷۴۴ - بعد از تسخیر خراسان و چرجان امیر مسعود و شیخ حسن جویری بعزم تسخیر هرات و استخلاص بلاد غرجستان و جبال که در تصرف ملک معزالدین حسین کرت بود حرکت کردند و بیشتر قصد ایشان

از این لشکر کشی بر انداختن ملک حسین بود که در ترویج و تقویت مراسم مذهب تسنن جدد بلیغ داشت. لشکریان سر بداری و سپاهیان ملک حسین در بین خاف و زاوه و در دو فرسخی این شهر اخیر با یکدیگر روبرو شدند. ابتدا غلبه با سر بداران بود و عدّه کثیری از همراهیان ملک حسین بخاک هلاک افتادند ولی در ضمن جنگ شیخ حسن جووری بدست یکی از سر بداران کشته شد و قتل او که معلوم نیست بتحریرک امیر مسعود بوده یا بعلمتی دیگر باعث دست کشیدن سر بداران از جنگ و مراجعت بسبزوار شد و ملک حسین با اینکه هیچ امید فتح نداشت خود را مظفر و منصور دید و این واقعه که در ۱۳ صفر ۷۴۳ اتفاق افتاد بنفع او خاتمه یافت و ملک معزالدین حسین جری شده قدری در تعقیب سر بداران در خراسان تاخت سپس بهرات مراجعت نمود.

جنگ زاوه اگر چه از وقایع کوچک تاریخ ایران است ولی در تاریخ ادبیات فارسی بیک علت اهمیت پیدا کرده چه شاعر مشهور امیر محمود بن یسین قزوینی در جزء اتباع امیر وجیه الدین مسعود در این جنگ حضور داشته و دیوان شعر او در حین جنگ بغارت رفته و مفقود شده و این زمین در ناسف بر فقدان آن ومدح ملک حسین کت و التماس تفحص احوال دیوان خود اییاتی منظوم ساخته که مشهور است.

انهزام لشکر سر بداری در واقعه زاوه مقدمه انحطاط کار ایشان در خراسان گردید چه امید مردم این بود که این سلسله بتدریج شوکت و اعتباری فراهم کنند و در مقابل سیل هجوم ترکان ماوراء النهر ولشکریان تیموری که در کار پیش آمدن بودند سدّی بشوند ولی شکست زاوه این امید را بیأس بدل کرد و یکی از شعرای آن زمان در همین باب گفته است :

گر خسرو کت بر دلیران نزدی وز تیغ یلی گردن شیران نزدی
از بیم سنان سر بداران تا حشر يك ترك دگر خیمه در ایران نزدی.

قتل امیر مسعود در ۷۴۵ - در اواخر سال ۷۴۳ امیر وجیه الدین از استرآباد

بقصد تسخیر مازندران و رستم‌دار و فیروز کوه لشکر کشید و امرای معتبر مازندران در اطاعت او درآمدند استندار یعنی امیر رستم‌دار در این تاریخ جلال الدوله اسکندر (۷۴۴-۷۶۱) بود و برادر او شاه غازی قهر الدوله که بعد از جلال الدوله بامارت

رسیده‌ی از شور مصلحت چنین دیدند که برای دفع شر امیر وجیه الدین مسعود بعضی از ولایات مازندران را باو واگذارند و همینکه سر بداران در اعماق جنگلها و دره‌های رستمدار داخل شدند بر سر ایشان تاخته کارشاکرا بسازند.

امیر مسعود در ۱۸ ذی القعدة سال ۷۴۳ باهل وارد گردید و در دشت اطراف آن شهر اردوزد، لشکریان جلال الدوله و شاه غازی شروع بدستبرد باردوی او کردند و بر اثر تاخت و تازهای متوالی امیر سربداری را مستأصل نمودند. امیر مسعود از ناچاری پس از نه روز اقامت در آمل بطرف رستمدار حرکت نمود و در آنجا نیز دوچار همین مضیقه شد و سپاهیانش گرفتار تعرض لشکریان مازندرانی گردیدند و او عاقبت رو بفرار گذاشت و همراهیانش مقتول یا متفرق شدند و خود او نیز بچنگ مازندرانیان گرفتار افتاده در تاریخ آخر ربیع الاول ۷۴۵ بقتل رسید.

آقا محمد آیت‌مور (۷۴۵ - ۷۴۷) - بعد از قتل امیر وجیه الدین مسعود که مشهورترین امرای سربداری است سرکردگی این جماعت نصیب گماشتگان و نوکران او شد و ایشان چند سالی یکی بعد از دیگری امارت کردند و غیر از آخرین ایشان که بمتاسباتی مشهور شده است بقیه اسم و رسم معتبری ندارند.

محمد آیت‌مور یکی از نوکران پدر امیر وجیه الدین مسعود و امیر عبدالرزاق بود و او را امیر مسعود از جانب خود بنیابت در سبز و از گذاشته بود. همینکه خبر قتل امیر مسعود رسید محمد آیت‌مور بجای او نشست و قریب دو سال باستقلال امارت میکرد. مریدان شیخ حسن جویری که مایه عظمت و اهمیت سربداران بودند چون محمد را نسبت بخود بی توجه دیدند بر ریاست خواجه شمس الدین علی بر او قیام کردند و او را دستگیر نموده بقتلش رساندند و کلو اسفندیار (۱) یکی دیگر از نوکران امیر مسعود را بجای او بر داشتند.

کلو اسفندیار (۷۴۷ - ۷۴۹) - حکومت کلو اسفندیار يك سال و يك ماه طول کشید و او که مردی رفا و بی اصل و نسب بود حرکات زشت کرد، بهمین جهت باز جویری و سربداران بسرکردگی خواجه شمس الدین علی مزبور او را گرفته کشتند و برادر امیر مسعود خواجه شمس الدین فضل الله را بر ریاست بر داشتند.

شمس الدین فضل الله (در ۷۴۹) - بعد از قتل کلو اسفندیار مردم خواستند

(۱) کلو یعنی مهر و کلانتر

لطف الله پسر امیر مسعود را با امارت اختیار کردند ولی خواجه شمس الدین علی بمناسبت آنکه او طفل بود این کار را مصلحت ندید و خواجه فضل الله برادر امیر مسعود را ریاست ایشان داد و او را نایب لطف الله قرار داد. شمس الدین فضل الله هفت ماه ریاست کرد و چون مردی درویش مسلک و گوشه گیر بود پس از هفت ماه قریب بیچهار هزار خر و ابریشم از خزانه سرداران برداشته خود را از سلطنت خلع نمود و چون شنید طغاتی‌مور خان مصمم کشیدن انتقام از سرداران است بگلی از کار کناره جست .

خواجه شمس الدین علی چشمی (۷۶۹ - ۷۵۴) - شمس الدین فضل الله زمام

امور امارت سرداران را تسلیم خواجه شمس الدین علی که پس از قتل امیر مسعود رئیس واقعی سرداران محسوب میشد و آگذاشت و این خواجه که از مردم قریه چشم بود بفراس است و دانائی و کفایت اشتهار داشت و او بار دیگر اسباب رونق کار سرداران شد ، با طغاتی‌مور خان صلح کرد و ولایاتی را که امیر مسعود از او گرفته بود بطغاتی‌مور مسترد داشت ، در سبزوار بآبادی و رفع فحشا و فساد مشغول شد و عامه را مرغه کرد و مملکت را در ضیبط آورد و او عاملی داشت متصدی تمغای او بنام حیدر قصاب که محکوم بپرداخت مبلغی از بابت بقایای خود شد و چون خواجه شمس الدین در مطالبه این مبلغ با او بدرستی سخن گفت و او را دشنام داد حیدر بمصلحت دید یکی از مقربان امیر مسعود که خواجه یحیی نام داشت خواجه شمس الدین را در سال ۷۵۳ بعد از چهار سال و نه ماه حکومت بقتل رساند و خواجه یحیی بجای او نشست .

خواجه یحیی کرابی (۷۵۲ - ۷۵۹) - خواجه یحیی بن حیدر کرابی از مردم

کراب از بلوک بیهق سبزوار مردی بود دیندار و با اصل و نسب و علم دوست و با بذل و بخشش ولی غضب و بی باکی بر مزاج او غلبه داشت و او حیدر قصاب قاتل خواجه شمس الدین علی را بسپهسالاری قشون سرداری منصوب کرد و حیدر قصاب ولایت طوس را از تصرف جانشینان ارغونشاه جانی قربانی بیرون آورد و بر وسعت خاک سرداران افزود .

قتل طغاتی‌مور خان در ۷۵۴ - در سال ۷۵۴ طغاتی‌مور خان خواجه یحیی را

بخدمت خود خواند و از او خواست که نسبت به پادشاه جرجان قبول ایلی کند ،

خواجه یحیی زیر بار نرفت و بعد از آنکه دو سه بار بین طرفین مکاتبه (۱) و تبادل سفر شد خواجه یحیی با سید سوار بملاقات طغای تیمور خان رفت و در ظاهر غرض او اطاعت و ایلی بود. در اردوی طغای تیمور خان او و خواجه یحیی بمذاکره مصالح خراسان مشغول شدند و چون همراه طغای تیمور خان چندان کسی نبود یکی از امرای خواجه یحیی تیری بر فرق طغای تیمور زد و خواجه یحیی سر او را از تن جدا ساخت و سر بداران در همراهان طغای تیمور خان افتاده ایشانرا متفرق ساختند و روزگار سلطنت طغای تیمور در خراسان و جرجان بدست سر بداران باین شکل بانجام رسید.

بعد از آنکه مدّت چهار سال و هشت ماه از حکومت خواجه یحیی گذشت برادر زن او علاء الدوله موقعیکه خواجه سوار بخانه خود میآمد بر پشت اسب او چست و او را زخمی زد، خواجه یحیی نیز علاء الدوله را مجروح ساخت و هر دو در همان موقع یعنی در سال ۷۵۹ وفات یافتند.

ظہیر الدین کرابی (۷۵۹ - ۷۶۰) - بعد از خواجه یحیی پهلوان حیدر قصاب و امرای دیگر خواجه ظہیر الدین برادر خواجه یحیی را حکومت دادند، خواجه ظہیر الدین حلیم و کم آزار بود و در کارها مداخله ای نداشت و بیشتر امور بدست پهلوان حیدر قطع و فصل میدتد، بهمین جهت هم او پس از یکسال خود را از کار کنار کشید و حیدر جای او را گرفت.

حیدر قصاب (۷۶۰ - ۷۶۱) - پهلوان حیدر قصاب چشمی قاتل خواجه شمس الدین علی و سیهسالار اردوی خواجه یحیی یکسال و یکماه حکومت داشت و سپهسالاری خود را در عهد پهلوان حسن دامغانی گذاشت. پهلوان حسن با دوتن دیگر از امرای متفق

(۱) نوبتی طغای تیمور خان قطعه ذیل را بخواجه یحیی نوشت:

کار بزرگ را نتوان داشت مختصر
چون صعوه خرد باش و فروریز بال و پر
تا در سر سرت نشود صد هزار سر

گردن بنه جفای زمان را و سر مکش
سبب غ و از چون توان کرد قصد قاف
بیرون کن از دماغ خیال مجال را
خواجه یحیی در جواب نوشت:

راضی چرا شویم بهر کار مختصر
سبب غ و از زیر پر آریم خشک و تر
تا مرد واد در سر همت کنیم سر

گردن چرا نهم جفای زمانه را
دریا و کوه را بگذاریم و بکنریم
تا با مراد و سر گردون نهم پای

شده او را در تاریخ ربیع الآخر ۷۶۱ کارد زدند و این پهلوان با پهلوان دیگری از قره باستین از قراء سبزوار بنام نصرالله که در اسفراین بر حیدر قصاب یاغی شده بود چون هر دو اتابک لطف الله پسر امیر وجیه الدین مسعود بودند پس از قتل پهلوان حیدر بنام لطف الله تقاره زدند و خواجه لطف الله امیر سربداران شد.

خواجه لطف الله (۷۶۱-۷۶۲) - جلوس خواجه لطف الله اسباب مسرت

طرفداران سربداریه گردید چه او فرزند امیر وجیه الدین مسعود مشهور ترین امرای ایشان بود، بهمین مناسبت در جلوس او شادیهها کردند و تثارها دادند لیکن پهلوان حسن دامغانی نفوذ کلمی داشت و بر خواجه خود تحکم میکرد چنانکه پس از گذشتن یکسال و سه ماه چون بین خواجه لطف الله و پهلوان حسن بر سر کشتی گیران سبزوار و نعصبی که هر یک نسبت بیک دسته اظهار میکردند اختلاف شد پهلوان حسن خواجه لطف الله را محبوس کرد و در آخر رجب ۷۶۲ بقتلش رساند. خواجه لطف الله را چون پسر امیر مسعود بوده مردم سبزوار میرزا یعنی امیر زاده میخواندند و این گویا اول دفعه ایست که در زبان فارسی کلمه میرزا معمول شده است.

پهلوان حسن دامغانی ۷۶۳ - ۷۶۶ - پس از قتل میرزا لطف الله پهلوان حسن

خود را امیر خواند ولی بعلمت خیابانی که نسبت بیسر امیر مسعود کرده بود شیخیان جور به برضد او قیام کردند و رئیس ایشان درویش عزیز مجدی در طوس بمخالفت برخاست و قلعه طوس را گرفت، پهلوان حسن باستمال او رفت چند خروار ابریشم باو بخشید و او را با احترام باصفهان روانه داشت.

یکی از مراده درویش عزیز یعنی خواجه نجم الدین علی مؤید در دامغان خروج نمود و دامغان را از دست گماشتگان پهلوان حسن گرفت و یکی از کسان خود را باصفهان فرستاده درویش عزیز را بخراسان آورد و با این عمل بر عدد اتباع خود افزوده اهمیتی پیدا کرد.

بعد از قتل طغاتی مور خان یکی از نوکر زادگان او که امیر ولی بن شیخ علی هندو نام داشت بشهر نسا گریخته بوسیله وصلت با دختر حکمران آنجا بتدریج صاحب اسم و رسم شد و بجز جان آمده اتباع پدر خود را دور خویش جمع کرد و استرآباد را از دست حاکم سربداری آنجا گرفت و دو سه بار سپاهیان پهلوان حسن را شکست داد

و خود او نیز که بجلوی امیر ولی رفته بود منهزم شد و لشکریان شکسته او بیشتر در خدمت خواجه علی مؤید داخل شدند و خواجه علی خالی بودن سبزوار را مقتضای دانسته بآن شهر ورود کرد و بر آنجا استیلا یافت و بتعزیت میرزا لطف الله قیام نمود و همراهان پهلوان حسن را از طرفی بتعرض باهل و عیال ایشان تهدید و از طرفی دیگر بتقسیم خزان پهلوان تطمیع نمود ایشان هم باین لحاظ سر پهلوان حسن را بریده پیش خواجه علی آوردند و حکومت پهلوان حسن پس از چهار سال در سال ۷۶۶ خاتمه یافت.

خواجه علی مؤید (۷۶۶ - ۷۸۸) . خواجه علی مؤید سبزواری از امرای

خواجه وجیه الدین مسعود بود و بمناسبت بزرگسالی و دینداری در میان مردم نفوذ و شهرتی داشت. بعد از قتل پهلوان حسن بر کرسی امارت سر بداریه نشست و او که آخرین سر بداران است و از جمیع ایشان نیز مدت ریاست او بیشتر دوام کرده بمناسبت اظهار کمال علاقه بمذهب تشیع و سعی در ترویج مناقب ائمه و اقامه مراسم این دین و احترام سادات استهوار زیاد بهم رسانده است.

خواجه علی در ابتدای سلطنت درویش عزیز مجدی را با جماعتی بچنگ ملک معز الدین حسین کورت روانه کرد و چون درویش بنیشابور رسید نسبت باو تغییر عقیده داده اتباع خود را باز خواند و درویش را که عازم عراق بود دستگیر کرده در سال ۷۷۷ کشت و نسبت بشیخیان جوریه نیز بدگمان شد و قبر شیخ حسن جویری را بمزبله تبدیل ساخت و این کیفیت باعث نفرت جوریه از او شد و یکی از آن طایفه که درویش رکن الدین نام داشت در ۷۷۸ بفارس رفت و از شاه شجاع استمداد نمود، شاه شجاع او را یاری کرد و درویش بخراسان برگشته در ۷۷۹ سبزوار را مستخر خود ساخت و خطبه و سکه بنام او جاری شد، خواجه علی بمازندران رفت و بکمک امیر ولی که در این تاریخ بر مازندران مستولی شده بود سبزوار را از دست اتباع درویش رکن الدین پس گرفت و بار دیگر بر آن دیار مسلط گردید.

خواجه علی مؤید ولایات قاین و طبس و تربس و قهستان را نیز بر ممالک خود ضمیمه ساخت و از دامغان تا سرخس قلمرو او وسعت یافت. ما بین او و امیر ولی چند بار کشمکش شد و امیر ولی بالاخره سبزوار را در محاصره گرفت، خواجه علی با امیر

تیمور گورکان توئسل جست ، امیر تیمور پس از چهار ماه از این تاریخ یعنی در سال ۷۸۲ بخراسان آمد و خواجه علی بخدمت او شتافت و تا سرخس باستقبال او رفت و از این تاریخ ملازم امیر گورکانی شد و در تمام یورشها همراه امیر تیمور بود و امیر تیمور نیز او را دوست میداشت و احترام میکرد و خواجه علی قریب هفت سال با اقربای خود در رکاب آن امیر بود تا در تاریخ ۷۸۸ در حرم آباد لرستان در ضمن جنگی تیر خورده و فات یافت و سلسلهٔ سریداری بقتل او بانتهای رسید .

خواجه علی مؤید در ترویج علم و ادب میکوشید و چنانکه پیش هم گفتیم در استحکام مبانی مذهب شیعه جدّ بلیغ داشت و با شیخ شهید مکی مکاتبه میکرد و او را بآمدن بخراسان دعوت مینمود و شیخ کتاب *نعمهٔ دمشقیه* را بنام خواجه تألیف کرده و برای او بخراسان فرستاده است .

سربداران

۷۳۸	تا	۷۳۶	از	۱ - خواجه عبدالرزاق باشتینی
۷۴۵	»	۷۳۸	»	۲ - خواجه وجیه الدین مسعود برادر او
۷۴۷	»	۷۴۵	»	۳ - آقا محمد آیت‌مور
۷۴۹	»	۷۴۷	»	۴ - خواجه شمس الدین برادر عبدالرزاق
۷۵۳	»	۷۴۹	»	۵ - خواجه شمس الدین علی چشمی
۷۵۹	»	۷۵۳	»	۶ - خواجه یحیی کرابی
۷۶۰	»	۷۵۹	»	۷ - خواجه ظهیر کرابی برادر خواجه یحیی
۷۶۱	»	۷۶۰	»	۸ - پهلوان حیدر قصاب
۷۶۲	»	۷۶۱	»	۹ - میرزا لطف الله بن خواجه مسعود
۷۶۶	»	۷۶۲	»	۱۰ - پهلوان حسن دامغانی
۷۸۸	»	۷۶۶	»	۱۱ - خواجه نجم الدین علی مؤید

اما طایفهٔ طغاتی‌مور به معنی طغاتی‌مور خان نوادهٔ برادری چنگیز خان و فرزندان او پس از قتل طغاتی‌مور خان بدست خواجه یحیی سریداری باز تا سال ۸۱۲ در جرجان و حوالی آن حکومت داشتند چه امیر ولی که بعد از طغاتی‌مور سربداران را از جرجان راند در سال ۷۶۱ پسر طغاتی‌مور لغمان را عنوان سلطنت جرجان داد ولی کمی بعد

چون او را لایق ندیدند از این مقام معزولش ساخت، امیر تیمور در سال ۷۸۶۰ جرجان را از امیر ولی گرفت و امیر ولی بتبریز و خلخال گریخته در آنجا با امر امیر تیمور مقتول شد و امیر تیمور لقمان را حکومت جرجان داد و او تا سال ۷۹۰ در این مقام باقی بود و چون مرد پسرش پیرک بتصویب امیر تیمور پادشاه جرجان شد. پیرک پادشاه در سال ۸۱۰ با میرزا شاهرخ پسر امیر تیمور مخالفت کرد، شاهرخ لشکر بمازندران کشید و پیرک تاب پایداری نیاورده برستمدار گریخت و در آنجا مرد و پسرش سلطان علی پس از مراجعت شاهرخ جای پدر را گرفت و منظور نظر شاهرخ شد ولی کمی بعد از اردوی شاهرخ گریخته برستمدار رفت و از امرای آنجا کمک گرفته با ستراباد آمد لیکن در سال ۸۱۲ بدست یکی از امرای الغ بیک مجروح شده جان سپرد و سلسله طغاتی تیمور به نیز بر افتاد.

امرای طغاتی تیموری

- ۱ - طغاتی تیمور خان بن جوجی قسار برادر چنگیز از ۷۳۷ تا ۷۵۴
- ۲ - لقمان پادشاه بن طغاتی تیمور » ۷۶۱ » ۷۹۰
- ۳ - پیرک پادشاه بن لقمان پادشاه » ۷۹۰ » ۸۱۰
- ۴ - سلطان علی بن پیرک پادشاه » ۸۱۰ » ۸۱۲

فصل نهم

تمدن و معارف و صنایع در عصر استیلای مغول

دورهٔ دویمت ساله ای که تاریخ یعنی شرح وقایع آنرا در طی هشت فصل خواندیم با اینکه یکی از ناگوارترین ادوار تاریخی ممالک اسلامی عموماً و مملکت ایران خصوصاً محسوب میشود باز چون دنبالهٔ قرون درخشان نهضت علمی و ادبی دورهٔ عباسی است و هنوز چنانکه باید اثرات شوم استیلای مغول ظاهر نشده بوده در تاریخ علم و حکمت و ادبیات ایران یکی از معتبرترین دوره هاست و از بسیاری جهات مخصوصاً از لحاظ تعدد نمایندگان درجه اولی که در این دوره میزیسته و در آن ایام تیره و سرد مشعله دار علوم و ادبیات و نظم و نثر فارسی بوده اند ممتاز است و يك عدّه از بزرگترین شعرا و نویسندگان و حکمای ایران مثل مولانا جلال الدین رومی و اقصی المتکلمین سعدی و لسان الغیب حافظ شیرازی و عطیة ملك جوینی و خواجه رشیدالدین فضل الله وزیر و حمدالله مستوفی و علامه قطب الدین شیرازی و خواجه نصیرالدین طوسی معاصر با این دوره بوده اند و میتوان گفت که پس از گذشتن عصر این بزرگان که ذیل آن تا اواخر دورهٔ تیموری امتداد یافته دورهٔ انحطاط علوم و ادبیات در ایران شروع شده و در ایام سلاطین صفوی و افشاریه بمنتهای ضعف و یستی خود رسیده است و در این دوره های اخیر است که اثر استیلای مغرب مغول و تیموریان ظاهر میشود و چون بعداً بتفصیل این موضوع را مورد بحث قرار میدهم و سابقاً نیز اجمالاً بآن اشاره کرده ایم در اینجا از ذکر آن میگذریم و قبل از آنکه داخل در شرح اوضاع تمدن و علوم و معارف و صنایع در عصر استیلای مغول شویم لازم میدانیم که بوجه اختصار بمنابعی که تاریخ این دوره از آن استخراج میشود و احوال مورخینی که فصول سابق را از کتب ایشان اقتباس کرده ایم اشاره کنیم تا اگر کسی طالب اطلاعات مفصّلتر باشد بآنها رجوع نماید.

منابع تاریخ این دوره - منابع تاریخ دورهٔ استیلای مغول بعضی بالسنهٔ

اسلامی یعنی عربی و ترکی و فارسی است، بعضی دیگر بالسنهٔ خارجی از چینی و مغولی

و ارمنی و زبانهای اروپائی. نوشته های عربی نیز بعضی از مردم ایزان است بعضی دیگر از سایر مسلمین عربی زبان، اینک ما بشرتیب زمانی این منابع را یکی یکی ذکر مینمائیم و از مورّخین و فضلالی اسلامی شروع میکنیم:

یاقوت حموی (۵۷۵-۶۴۶) - شهاب‌الدین ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله رومی مشهور ترین جغرافیون اسلامی است و او اصلاً در بلاد روم متولد گردیده و باسیری در بغداد بتاجری از مردم حاة فروخته شده و بعدها متصدی امور تجارنی مولای خود گردیده و بتدریج پیش او ترقی یافته و بعلوم و ادبیات مخصوصاً بنحو و لغت آشنائی کامل پیدا کرده و در ضمن سفرهای بازرگانی که از جانب مولای خود میرفته باحوال ممالک و ممالک مطلع شده و پس از تحصیل آزادی خود باستنساخ کتب پرداخته و از این راه معاش خود را تأمین مینموده و این دوره از عمر او از سال ۵۹۶ شروع شده. یاقوت در سال ۶۱۲ در دمشق مقام کرد و چون میلی بآراء خوارج داشت و مثل ایشان از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بخوبی نام‌نمیرد مردم آنجا بر او شوریدند و میخواستند او را بقتل برسانند، یاقوت از آنجا بحلب و موصل و اربل سفر کرد و بالاخره مقارن استیلائی مغول بخراسان آمد و در مرو اقامت گزید و بشرحی که سابقاً گفتیم در کتابخانه‌های آن شهر بمطالعه و جمع اطلاعات جهت تألیف کتابی در جغرافیای بلاد اسلامی مشغول گردید. (۱)

در سال ۶۱۶ بر اثر هجوم مغول یاقوت از مرو گریخت و پس از تحمّل مصائب بسیار بموصل آمد و مدتی در آنجا ماند بعد بسنجار رفت و در آخر عمر بحلب منتقل گردید و در حلب بسال ۶۴۶ فوت کرد.

در مدت اقامت در حلب با وزیر امیر آنجا یعنی قاضی اکرم جمال‌الدین ابوالحسن علی قفطی (۵۶۳-۶۴۶) مورّخ معروف دوستی کامل پیدا کرد و شاهکار جاوید خود یعنی *مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ* را که در مرو مقدمات کار آنرا فراهم ساخته بود بمساعدت آن وزیر دانش دوست باضجام رساند و این کتاب که فرهنگی جغرافیائی است گنجینه ایست از اطلاعات تاریخی و ادبی و در آن کتاب یاقوت گاهی در ذکر بلاد خراسان و ما وراء النهر و ترکستان باستیلائی تاتار اشاره مینماید و علاوه بر این اشارات که ما بعضی از آنها را سابقاً

(۱) رجوع کنید بصفحات ۴۱ و ۵۱ و ۵۷ از همین کتاب

ذکر کرده ایم در نامه ای که بتاريخ ۶۱۷ از موصل بقفطی مذکور پس از فرار از مرو نوشته و آنرا ابن خلکان در شرح حال یاقوت آورده است شمه ای از احوال خراسان را یاد آور شده است. (۱)

ابن الاثیر (۵۵۵ - ۶۳۰) - عزالدین ابوالحسن علی جزری معروف بابن الاثیر از مردم جزیره ابن عمر (از جزایر داخلی دجله در شمال موصل) از مشهورترین مورخین اسلامی است و او اوایل عمر خود را بتحصیل فنون ادب در موصل و بغداد و شام گذرانده و پس از آنکه در تاریخ و لغت و انساب سرآمد مردم عصر خود شده در موصل از او اختیار کرده و اوقات خود را بتألیف گذرانده است.

بزرگترین و معروفترین تألیفات ابن الاثیر تاریخ بزرگ اوست بنام الکامل فی التاريخ که تاریخ عمومی عالم است سال بسال از ابتدای خلقت تا سال ۶۲۸ یعنی تا دو سال قبل از فوت مؤلف و در این تاریخ ابن الاثیر که خود معاصر با استیلای مغول بوده از اواخر عهد قرا ختانیان و خوارزمشاهیان تا اواخر ایام سلطان جلال الدین منکبرنی وقایع را بدقت تمام ضبط کرده و او اولین مورخی است زماناً که وقایع دوره استیلای قوم تاتار را نسبتاً مفصل در کتاب خود آورده و در جمع آوری آنها از مردم نقه نهایت جهد را بکار برده است و بهمین جهت کتاب او یکی از مهمترین منابع تاریخ مغول بشمار میرود. کتاب کامل را ابن الاثیر باسم بدر الدین لؤلؤ صاحب موصل تألیف کرده است.

محمد نسوی منشی (نیمه اول قرن هفتم) - نور الدین محمد بن احمد بن علی بن محمد منشی نسوی منشی مخصوص سلطان جلال الدین منکبرنی که مختصری از شرح حال او را در ضمن وقایع کتر و قتر این سلطان سابقاً ذکر کرده ایم اصلاً از ملازمان ولایت محلی شهر نسا بوده و از جانب یکی از ایشان در سال ۶۲۱ از آن شهر بخراسان برای پرداخت مالی بدربار سلطان جلال الدین آمده ولی چون جلال الدین در ری بر برادر غالب آمده بوده آن مال را بیدش جلال الدین برده و از این تاریخ در خدمت او داخل شده و در ۶۲۲ بمنصب کتابت انشاء او نایل گردیده و تا سال ۶۲۸ یعنی سال استیصال و قتل جلال الدین در خدمت او میزیسته و چون جلال الدین از آذربایجان

بالجزیره گریخت نسوی که بر سالت پیش الملک المظفر صاحب میا فارقین رفته بود از او دور ماند و گرفتار انواع مصائب شد تا بالاخره در ۶۲۹ در میا فارقین اقامت گیرد و در آنجا از واقعه قتل سلطان اطلاع حاصل کرد. محمد نسوی منشی که تاب سال ۶۳۹ حیات داشته و از آن بی‌بعد معلوم نیست بسر او چه آمده از منشیان بلیغ دوزبان فارسی و عربی است و او مؤلف دو کتابست در شرح احوال خود و مخدوم خویش یعنی سلطان جلال الدین منکبرنی یکی بفارسی بنام نقته التصدور که آنرا نسوی در سال ۶۳۲ در میا فارقین در شرح وقایع ناگواری که برای سلطان و شخص او در آخر کار پیش آمده نوشته و بیشتر آن راجع بسر گذشت شخصی مؤلف است در فاصله بین ۶۲۷ و ۶۳۲، دیگری بعربی بنام سیره جلال الدین منکبرنی که آنرا نسوی در سال ۶۳۹ نگاشته و چنانکه از مقدمه آن بر میآید مؤلف پس از انتشار کامل ابن الاثیر و اطلاع بر معلومات ذیقیمی که ابن الاثیر در احوال خوارزمشاهیان و سلطان جلال الدین آورده بوده باز چون ابن کتاب بسال ۶۲۸ یعنی سال قتل سلطان جلال الدین ختم میشود ابن الاثیر چنانکه باید توانسته بوده است از او آخر کار او مطلع شود. نسوی لازم دانسته است که در تکمیل آن اطلاعات و رد افسانه هائی که مردم در خصوص مخدوم او نقل میکرده اند کتابی در سرگذشت جلال الدین بنویسد و سیره جلال الدین همین کتابست و آن مشتمل است بر تاریخ دوره آخر سلطنت خوارزمشاهیان و ابتدای خروج مغول و تمام وقایع راجع بسطان جلال الدین و محاربات او و آن نیز یکی از معتبرترین منابع تاریخ دوره استیلائی تاتار است.

ابن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶) - عزالدین عبدالحمید بن هبة الله مدائنی بغدادی

معروف بابن ابی الحدید از شعرا و ادبا و مورخین معتزلی معروف است که بمذهب شیخ نیز تمایل داشته و در عهد مستنصر و مستعصم او و برادرش موفق الدین در مشاغل دیوانی نیز داخل بوده اند. عزالدین از خواص ابن العلقمی معروف وزیر مستعصم آخرین خلیفه عباسی است و کتاب مشهور شرح نهج البلاغه را بنام آن وزیر تالیف کرده است. عزالدین و برادرش موفق الدین در فتح بغداد بدست هلاکو اسیر مغول شدند و ابن العلقمی بوساطت خواجه نصیر الدین طوسی آن دو برادر را از کشته شدن نجات

بخشید ولی هر دو برادر در همان اوایل سال ۶۵۶ فوت کردند. (۱)

ابن ابی الحدید که با هجومهای مغول بالجزیره و عراق قبل از فتح بغداد معاصر بوده اگرچه کتابی علیحده در باب این وقایع نوشته است ولی در همان شرح نهج البلاغه متناسبی شرح بالنسبه مبسوطی از ابتدای خروج تاتار و فتح بلاد ماوراءالنهر و خراسان و عراق و الجزیره و هجوم ایشان بیغداد در سال ۶۴۳ در پنج شش ورق بزرگ نوشته که آن نیز در بعضی قسمتها حاوی اطلاعات مهم و برای فهم تاریخ استیلای مغول مخصوصاً بر اصفهان و برخی نقاط دیگر از منابع مهمه است.

منهاج سراج (۵۸۹ - وفاتش در نیمه دوم قرن هفتم) - قاضی ابو عمرو

منهاج الدین بن سراج الدین جوزجانی معروف بمنهاج سراج از شعرا و نویسندگان بلخ زبان فارسی است که از خاندانی از اهل علم و بلاغت بوده و پدران او در سیستان و بلاد غور صاحب مقامات و احترامات بوده اند. پدرش مولانا سراج الدین منهاج در خدمت ملک معز الدین محمد بن سام غوری میزیسته و از طرف آن پادشاه در سال ۵۸۲ بمنصب قضاء لشکر هندوستان نامزد شده و بعد ها در عهد سلطان بهاء الدین سام مقام قضا و خطیبی بامیافرا یافته است.

ابو عمر و منهاج سراج در سال ۵۸۹ متولد شده و در ۶۲۲ و ۶۲۳ یعنی در بحبوحه هجوم مغول از جانب پادشاه غور پیش ملک نیمروز بسفارت رفته و چند بار از چنگ مغول گریخته بالاخره بهندوستان انتقال یافته و در پناه سلطان ناصر الدین قباچه از ممالیك غور به که از ۶۰۲ تا ۶۲۵ در مولتان و بعضی دیگر از بلاد سند سلطنت میکرده و از مرو چین ادبیات فارسی بوده قرار گرفته و از طرف آن پادشاه مدرس یکی از مدارس و قاضی لشکر شده. بعد از آنکه ناصر الدین قباچه را در سال ۶۲۵ شمس الدین التمش از میان برداشت قاضی منهاج سراج بخدمت شمس الدین پیوست و با شمس الدین بتسخیر دهلی رفت و از آن تاریخ پیش شمس الدین و پسرش ناصر الدین محمود شاه (۶۴۴ - ۶۶۴) ماند و کتاب تاریخ معروف خود یعنی طیقات ناصری را باسم این پادشاه تألیف کرد.

(۱) وفات عزالدین بن الحدید که ما هم آنرا بتبعیت از بعضی از مورخین در صفحه ۱۸۵ در سال ۶۵۵ نقل کردیم غلطی مشهور است و عزالدین بتصریح مورخین معاصر خود در جمادی الاخری یار جب ۶۵۶ چهارده روز پس از وفات برادر خود موفق الدین وفات یافته است.

طبقات ناصری که قاضی منهاج سراج آنرا در سنوات ۶۵۷ و ۶۵۸ تألیف و در شوال ۶۵۸ بانجام رسانده است تاریخ عمومی عالم است در ۲۳ قسمت که هر قسمت از آن مخصوص ذکر طبقه ای از انبیاء و شیوخ یا خلفا و سلاطین است و اگرچه در ذکر ملوک غور و خوارزمشاهی و سلاطین هند بذكر استیلای مغول پرداخته ولی قسمت بیست و سوم یعنی قسمت آخر آن بالاخص مخصوص باین موضوع است از ابتدای خروج تاتار تا فتح بغداد.

کتاب طبقات ناصری هم از حیث سلاست و استحکام انشاء و بلاغت و هم از جهت اشمال بر وقایع مهمه و دقت و ثقت لهجته مؤلف یکی از شاهکارهای زبان فارسی است و علاوه بر اهمیت آن از لحاظ تاریخ غوریه و ملوک هند در باب تاریخ دوره استیلای تاتار یکی از معتبرترین منابع است و زماناً یکی از قدیمترین تاریخهای فارسی است در باب این دوره.

یاقوت حموی و ابن الاثیر و محمد منشی نسوی و ابن ابی الحدید و قاضی منهاج سراج در میان مورخین اسلامی تنها کسانی هستند که با ابتدای استیلای مغول معاصر بوده و یا خود بچشم فجایع ایشان را دیده و از جلوی سبیل هجوم ایشان گریخته اند و یا تفصیل صدمات و خرابیهای آن قوم را از فراریان دیگر شنیده و ضبط کرده اند و غیر از مؤلفات این عده که ذکر آنها گذشت چند نفر دیگر از فضلاء هم در این دوره میزیسته اند که ایشان هم در ضمن کتبی که در موضوعات دیگر برشته تحریر آورده اند از وقایع دوره استیلای مغول اجمالاً ذکری کرده از قبیل شمس الدین محمد بن قیس رازی مؤلف کتاب المعجم در مقدمه کتاب خود (۱) و شیخ نجم الدین عبدالله بن محمد رازی معروف بنجم الدین دایه که در ۶۱۷ از جلوی مغول گریخته و ببلاد روم رفته و تا سال فوت خود یعنی ۶۵۴ در آنجا میزیسته و او در مقدمه کتاب عرفانی مرصاد العباد مختصر اشاره ای به هجوم مغول و فرار خود از خراسان و عراق می نماید و خواجه نصیر الدین طوسی عالم معروف که از سال فتح قهستان در خدمت مغول داخل شده در مقدمه زیج ایلخانی شرح مختصری از تاریخ مغول را نوشته بعلاوه رساله کوچکی منسوب باو در فتح بغداد باقیست و این بزرگانی که اسم بردیم همه بعادت آن عهد از مغول منحصرأ بلفظ تر و

(۱) رجوع کنید بصفحه ۹۸ از همین کتاب

تاتار اسم میبرند (۱) و گویا هیچکدام لغت مغول را که از دوره عطا ملک جوینی و معاصرین او مصطلح گردیده است نمیشناخته اند جز صاحب طبقات ناصری که کتاب خود را مقارن سال تألیف جهانگشای جوینی شروع کرده و او این کلمه را بشکل مغل در کتاب خود مکرر میآورد ولی لفظ تتر و تمار و تاتار از مدتی از قبل از قرن هفتم معروف مسلمین بوده است.

عطا ملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱) - مفصل ترین و دقیق تاریخ نویسی که از دوره

استیلای مغول و احوال و فتوحات چنگیز خان نوشته شده تاریخ جهانگشا یعنی تاریخ چنگیز است بقلم منشیانۀ مورخ مدقق بایغ علاء الدین عطا ملک جوینی پسر بهاء الدین محمد و برادرخواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان که شرح حال ایشان را اجمالاً در ضمن احوال ایلیخانانی که معاصر آن سه نفر بوده اند در پیش ذکر کرده ایم.

عطا ملک جوینی در سال ۶۲۳ تولد یافته و از همان اوان جوانی یعنی قبل از رسیدن بسن بیست در کارهای دیوانی داخل شده و از عمال دیوانی امیر ارغون آقا حکمران خراسان گردیده است و چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم عطا ملک جوینی چند بار در خدمت امیر ارغون بقراقرم پایتخت مغولستان سفر نموده و در ضمن همین سفرها بوده است که باحوال مغول و بودتهای اصلی ایشان اطلاع کافی پیدا کرده و برای نوشتن شاهکار جاوید خود مواد لازم را فراهم آورده است. بقیۀ زندگانی عطا ملک را از سال ۶۵۴ که بتوسط امیر ارغون بهولاگو معرفی گردید تا سال فوت او سابقاً یاد آور شده ایم.

عطا ملک جوینی تاریخ معروف خود را در سال ۶۵۵ یعنی مقارن تاریخ انجام فتح قلاع اسماعیلیه بدست لشکریان هولاگو بانجام رسانده و بنابراین سال ختم آن کتاب باسال شروع تألیف طبقات ناصری نزدیکست. اگرچه جوانی عطا ملک جوینی با استیلای مغول مقارن بوده ولی عمده ایام عمر و دخالت او در کارها از زمان آمدن هولاگو بایران شروع میشود و بهمین جهت غالب وقایعی را که جوینی راجع بدوره چنگیز در کتاب خود آورده از معمریشی که با آن ایام همعصر بوده اند شنیده و ضبط کرده و از معتبرین مغول نیز کسب اطلاع مینموده و گویا از بعضی از نوشته های مغولی نیز استفاده کرده است.

(۱) در اشعار و گلستان سعدی نیز تنها همین کلمه استعمال شده.

تاریخ جهانگشای جوینی چنانکه خود مؤلف آنرا تقسیم کرده است در سه جلد است، جلد اول تاریخ شروع کار چنگیز خان و یاسا های چنگیزی و تاریخ قوم اوینغور و فتوحات چنگیز در ماوراءالنهر و خراسان و انقراض خوارزمشاهیان و سلطنت اوکتای و کیوک و احوال جوجی و جغتای، جلد دوم در تاریخ سلاطین خوارزمشاهی و قراختائیان و حکام مغولی ایران، جلد سوم در تاریخ منگو قاآن و تفصیل اردو کشی هولاکو بایران و شرح تاریخ اسماعیلیه تا سال ۶۵۵ که بیشتر این قسمت اخیر مقتبس از کتاب سرگذشت سیدناست و شرحی که در باب فتح بغداد منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی است غالباً بعنوان ذیل این جلد سوم باآخر نسخه های تاریخ جهانگشا الحاق شده است.

تاریخ جهانگشای جوینی یکی از دو سه کتاب تاریخ فارسی است که علاوه بر انشاء بلیغ و استحكام عبارت مؤلف آن در جمع آوردی هر گونه اطلاعات نفیس غالباً ایام عمر خویش را صرف کرده و چنان در این کار دقت بخرج داده که قسمت عمده معلوماتی که جوینی در تاریخ جهانگشا آورده در هیچ کتاب دیگر بدست نمیآید از قبیل تاریخ قوم اوینغور و قراختائیان و خوارزمشاهیان و فتوحات چنگیز که بدون استثنا عموم مورخینی که بعد از جوینی تاریخ این وقایع را در مؤلفات خود آورده اند یا بتصریح و یا بدون تصریح آنها را از تاریخ جهانگشای جوینی بر داشته اند، فضل جوینی بر مورخین دیگر تاریخ مغول که بعد از او وقایع مربوط باین قوم و ایلخانان را موضوع تألیف قرار داده اند در این است که جوینی در عصری میزیسته است که هنوز ممالک چنگیزی بین اولوس اربعه تقسیم نشده بوده و بهمین جهت جوینی تاریخ عموم ممالکی را که تحت امر مغول قرار داشته در کتاب خود ذکر کرده است در صورتیکه مورخین بعد از او مثل و صاف و خواجه رشیدالدین فضل الله بیشتر توجه خویش را بذکر وقایع ممالک تحت حکومت ایلخانان و گاهی هم چین معطوف داشته و کمتر از ممالک دیگر گفتگو کرده اند.

شهاب الدین عبدالله و صاف الحضرة (نیمه اول قرن هشتم) - بعد از تاریخ

جهانگشای جوینی زماناً قدیمترین منابع تاریخ مغول و یکی از مهمترین آنها کتاب

تَجْرِيَةُ الْأُمَمَارِ وَ تَرْجِيَةُ الْأَنْصَارِ یعنی تاریخ مشهور تاریخ و صاف است تألیف ادیب شهاب الدین عبدالله شیرازی ملقب بو صاف الحضرة که در حدود سال ۶۶۳ در شیراز تولد یافته و او که مردی فاضل و ادیب و شاعر بوده در شیراز در مشاغل دیوانی و خدمت عمال و مأمورین دولتی داخل شده و بتدریج از خواص خواجسه صدر الدین احمد خالیدی زنجانی تائب امیر طفاچار در حکومت او بر فارس گردیده و صاف الحضرة را در حق این خواجه که بعد ها بوزارت گیخاتو خان رسیده اشعار و مدایح بسیاری است پدر و صاف یعنی عزالدین فضل الله در ۲۲ ذی القعدة سال ۶۹۸ در قحطی فارس فوت کرده و صاف در این اوقات از مأمورین تحصیل مال در این مملکت بوده و بخاندان خواجه رشید الدین فضل الله وزیر بستگی بسیار پیدا نموده و در عهد غازان و اولجایتو بتوسط خواجه مورد مرحمت مخصوص شده و بوسیله او تاریخ خود را بعرض ایلخان رسانده است .

تاریخ و صاف ذیل جهانگشای جوینی است یعنی مشتمل است بر وقایع تاریخ ایلخانان مغول ایران بسبک جهانگشا و تاریخ ملوک و امرای اطراف از سال ۶۵۶ تا ۷۲۸ که اواسط دوره ایلخانی ابو سعید بهادر خان است و صاف کتاب خود را در تاریخ ۶۹۹ شروع بتألیف کرده و قسمت اول آنرا در تاریخ یکشنبه ۱۳ رجب سال ۷۰۲ در یکی از منازل کنار فرات بر سر راه شام بتوسط خواجه رشید الدین فضل الله و خواجه سعد الدین محمد ساوجی بعرض غازان رسانده و بر اثر حسن معرفی آن دو وزیر مورد نوازش ایلخانی قرار یافته است ، بعد پس از آنکه قریب نصف بیشتر کتاب انجام یافته بوده آنرا نیز در ۲۴ محرم سال ۷۱۲ در سلطانیه بعرض خواجه رشید الدین و اولجایتو رسانده و از طرف این ایلخان نیز قریب ملاحظت کرده است .

تاریخ و صاف اگرچه از جهت سبک انشاء یست تر از جهانگشای جوینی است و منشی آن متأسفانه سعی کرده است که در عبارت پردازی راه تصنع و لفاظی رود ولی از جهت اعتبار از مهمترین منابع تاریخ مغول در دوره ایلخانی ایلخانان ایران است و اطلاعاتی که ما در تاریخ دوره بین فتح بغداد و اواسط عهد ابوسعید داریم غالباً از روی و صاف و جامع التواریخ رشیدی است و خوشبختانه مؤلفین این دو کتاب هر

خواجه رشیدالدین فضل الله (۶۴۵ - ۷۱۸) - عظیم ترین شاهکار تاریخی

که در عصر مغول در ایران برشته تالیف آمده و از بزرگترین آثار ادبیات ایران و از مهمترین تواریخ عالم است مجموعه بزرگ گیت در تاریخ عمومی بنام جامع التواریخ که در عهد غازانخان و اولجایتو در تحت اداره وزیر دانشمند بزرگ خواجه رشیدالدین فضل الله همدانی فراهم آمده است.

رشیدالدین فضل الله پسر عمادالدوله ابوالخیر و نواده موفق الدوله همدانی است و جد او موفق الدوله باخواجه نصیرالدین طوسی در قلاع ملاحده قهستان سر میکرد و پس از تسلیم آن قلاع او نیز بخدمت مغول پیوست.

رشیدالدین ايام جوانی را در همدان بتحصیل فتون مختلفه مخصوصاً طب گذراند و بعنوان طبیب چنانکه سابقاً نیز گفتیم در دستگاه اباقاخان داخل گردید و تا آنجا ترقی یافت که بوزارت غازان و اولجایتو و ابوسعید رسید.

غازانخان که ایلخانی بود تاریخ دوست و خود نیز بهتر از هر کس تاریخ اقوام مغول را میدانست خواجه رشیدالدین را مأمور کرد که تاریخی از مغول ترتیب دهد و آنرا برای اطلاع امرا و بزرگان رؤسای لشکری و کشوری تاتار و عامه ایشان که بمناسبت دوری از وطن اصلی بتدریج تاریخ اجداد خود را فراموش میکردند انتشار دهد.

رشیدالدین این مأموریت عظیم را پذیرفت و بوسیله مطالعه اسناد مغولی و مذاکره با مطلعین تاتار و اخذ اطلاعات شفاهی از بولادچینگ سانگ سفیر خاقان چین در دربار ایلخان و از خود غازان اساس کتاب معتبر خود را که بنام غازان خان تاریخ غاراتی خوانده شد ریخت و ای قبل از آنکه ایشاء آن بانجام رسد غازان وفات یافت و جانشین و برادرش اولجایتو خواجه رشیدالدین را بعمل بر وفق وصیت برادر داشت بعلاوه باو تکلیف نمود که اضافه بر تاریخ اقوام مغول که همچنان باید بنام غازان جمع و انجام شود تاریخی عمومی از جمیع اقوامی که مغول با ایشان آشنا شده و از آن طوایف نمایندگانی در دربار ایلخانی مقیمند بتفصیل فراهم آرد و آنرا بضمیمه مجلدهی دیگر در جغرافیا و معرفت مسالك و ممالك ذیل تاریخ غازانی قرار دهد.

رشیدالدین با وجود کمال استغراقی که در کار و تدبیر امور ملکی و دیوانی داشت با

با وجود کبر سن و ضعف و ناتوانی مزاج این امر خطیر را بعهده گرفت و بدستیاری فضلا و خبرگان هر طایفه و ملّتی که در سلطانیّه و تبریز مقیم بودند از علمای چینی و تبتی و اوغوری و فرنگی و یهود و غیره بکار تهیّه جامع التّواریخ مشغول شد و آنرا در سال ۷۱۰ بانجام رساند.

جامع التّواریخ رشیدی مطابق نقشه رشید الدّین بایستی در چهار جلد مرتّب شود: مجلد اوّل: در تاریخ اقوام مغول از قدیمترین ازمه و شرح طوایف و مساکن هر یک و تاریخ اجداد چنگیز خان و اوروغ او تا عهد اولجایتو و این همان است که بنام تاریخ غازانی موسوم و در دست است.

مجلد دوم: شامل دو باب: باب اوّل در تاریخ سلطنت اولجایتو تا زمان تألیف جامع التّواریخ.

باب دوم مشتمل بر دو قسم: قسم اوّل در دو فصل: فصل اوّل در مجمل تاریخ انبیا و خلفا و پادشاهان و سایر طبقات مردم از عهد آدم تا زمان تألیف جامع التّواریخ، فصل دوم در مفصل تاریخ هر قومی از اقوام عالم.

قسم دوم از باب دوم در تاریخ اولجایتو از زمان تألیف جامع التّواریخ ببعده که مورد خین دیگر وقایع آنرا یاد داشت و بر جامع التّواریخ ضمیمه نمایند. مجلد سوم: در بیان صور اقالیم و مسالک و ممالک.

از این مجلد سوم اثری باقی نیست ولی دو مجلد دیگر باقیست و بعضی از اجزاء آن بطبع نیز رسیده است.

قسمت اساسی و نفیس جامع التّواریخ مجلد اوّل یعنی تاریخ مبارک غازانی است که کتاب منحصر بفرد تاریخ اقوام و طوایف اوّلینّه تاتار و اجداد چنگیز خان است حتی جهانگشا نیز بکلی از این قسمت خالی است. در فتوحات چنگیز و فرزندان او جامع التّواریخ تقریباً اختصاری است از جهانگشا ولی در باب تاریخ غازان مخصوصاً اصلاحات و یاساهای او و موارد دیگر جامع التّواریخ گنجی است پر بها. بعلاوه انشاء آن از جهت روانی و سادگی از نمونه های بسیار خوب فارسی است.

خواجه رشید الدّین فضل الله صکه دانشمندی جامع و عارف بالسنّه فارسی و عربی و عبری و ترکی و مغولی بوده جمیع اوقاتی را که از مشاغل دیوانی فراغت

میجسته بمطالعه یا کتابت میگذرانده و علاوه بر جامع التواریخ مؤلفات بزرگ مهم دیگری نیز دارد از قبیل کتاب الاحیاء والایثار در بیان سرما و گرما و فصول و فلاحات و آبیاری و امراض نباتات و معدنیات و غیره که در دست نیست، توضیحات شامل ۱۹ مرسله در باب مسائل کلامی و دینی و عرفانی، مفتاح التفاسیر در بیان فصاحت قرآن و حال مفسرین و بیان خیر و شر و جبر و قدر و ابطال تناسخ و اثبات حشر و غیره، رساله سلطانی و لطایف الحقایق و بیان الحقایق، علاوه مجموعه مکاتبات رشیدی که رسائلی است که خواجه دانشمند پسران یا عمالی که زیر دست او بوده اند نوشته و آن مکاتبات حاوی بسی نکات ادبی و تاریخی مهم است.

خواجه رشیدالدین برای جلوگیری از تلف شدن نوشته هائی که بزحمات زیاد بقلم او آراسته شده بود و بجهت عام ساختن فایده آنها در حیات خویش آنچه لازمه احتیاط بود کرد، از طرفی عموم تألیفات فارسی خود را بعربی برگرداند و مؤلفات عربی خویش را بفارسی ترجمه کرد تا اهل هر دو زبان از آنها بهره بردارند بعد امر داد که از روی هر يك از کتب او نسخه هائی چند بر داشته آنها را بولایات پیش دوستان او یا سایر اهل ادب بفرستند و ایشان نیز دیگرانرا در استنساخ آنها مجاز دارند. سپس در محله رنج رشیدی که آنرا بضمیمه مدرسه و دار الشفا و دارالسیاده و گنبدی جهت مدفن خویش با صرف مبالغی هنگفت در نزدیکی تبریز ساخته بود نسخه هائی از تألیفات خود گذاشت تا هر کس بخواهد با زادی آنها را مطالعه کند یا از روی آنها نسخه بردارد علاوه از مجموع تمام مؤلفات خود يك نسخه ضمیمه کبیر باسم جامع تصانیف رشیدی با نقشه ها و صور لازم ترتیب داد و در ربع رشیدی گذاشت تا مردم نسخه های خود را با آن مقابله نمایند و دستور داد که هر سال از هر يك از مؤلفات او دو نسخه یکی بهربی دیگری بفارسی بنویسند و یکی از بلاد معتبر اسلام بفرستند.

متأسفانه باوجود جمیع احتیاطات چون ربع رشیدی دوبار یکی پس از قتل آن وزیر دیگری پس از کشته شدن پسرش خواجه غیاث الدین بغارت رفت بسیاری از نفایس و نسخ خواجه نیز بچنگ مردم جاهل افتاد و بهمین علت و حوادث دیگر بر خلاف

در میان تواریخ معتبره ایکه اسم بردیم غیر از کامل ابن الاثیر و طبقات ناصری که جنبه تاریخ عمومی دارند و بهمین مناسبت هم از تواریخ مغول ذکری کرده چهار کتاب سیره جلال الدین نسوی و جهانگشای جوینی و تاریخ و صاف و تاریخ غازانی رشیدالدین فضل الله ارکان اربعه تاریخ مغولند و بعد از مؤلفین این چهار کتاب هر که هر چه راجع بتاریخ مغول نوشته است اساس آن معلوماتی است که از کتب اربعه فوق اقتباس نموده .

غیر از این کتب چون در دوره مغول بشرحیکه بعد خواهیم دید تاریخ نویسی مخصوصاً در ایران رواج کثی پیدا کرده بوده تواریخ بزرگ و کوچک عمومی متعدد برشته تألیف آمده که از همانها نیز اطلاعاتی راجع بدوره استیلا و حکومت مغول برمیآید مثل نظام التواریخ تألیف قاضی ناصر الدین عبدالله بن عمر بیضاوی که در ۶۷۴ تألیف شده و روضه اولی الالباب تألیف ابو سلیمان داود بنا کتی که در ۷۱۷ بانجام رسیده و تاریخ گریبه و ظفر نامه هر دو تألیف حمدالله مستوفی قزوینی که اولی بنشر است و در ۷۳۰ آنرا مؤلف بنام خواجه غیاث الدین از جامع التواریخ رشیدی و کتب دیگر برگزیده دیگری بنظم که حمدالله آنرا در ۷۳۵ تمام کرده ، مجمع الانساب تألیف محمد بن علی شیانکاره ای که آنرا مؤلف اول بار در ۷۳۳ قبل از فوت ابوسعید تألیف کرده و پس از مرگ این پادشاه مجدداً در آن دست برده است .

غیر از این کتب فارسی که بعد ها شرح یک یک از آنها را بدست خواهیم داد و کتب مورخین دوره تیموری مثل حافظ ابرو و شرف الدین علی یزدی و کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی و خسرو ابرقوهی و خوندمیر و میرخوند که از آنها نیز معلومات بسیاری راجع بدوره مغول استنباط میشود در میان نویسندگان عربی زبان نیز پنج نفر را باید در نظر داشت که از کتب ایشان نیز بمناسبت معاصر بودن با مغول مطالب چند بدست میآید بقرار ذیل :

ابن العبری (۶۲۳-۶۸۵) - ابوالفرج غریغوریوس بن اهرن طیب از مردم شهر ملطیه

و از عیسویان یعقوبی ساکن مراغه یکی از جمله فضیلابی معاصر ارغون خان مغول و عطا ملک جوینی است که السنه سریانی و فارسی و عبری و یونانی و غیره را بخوبی میداند .

دیگری در همین موضوع بعربی بنام مختصر الدول و در هر دو کتاب تاریخ خوارزمشاهیان و اسماعیلیان و مغول را از جهات گشای جوینی اختصار کرده و با این حال در باب استیلاي مغول بر الجزیره و بلاد روم معلوماتی اضافی دارد.

ابن الفوطی (۶۴۲-۷۲۳) - کمال الدین عبدالرزاق بن احمد بغدادی معروف باین الفوطی اصلاً از مردم مرو و الزود خراسان بوده و در عهد خلفای آخری بنی عباس در مشاغل دیوانی دخالت داشته و پس از فتح آن شهر بدست هولاکو در خدمت خواجه نصیرالدین طوسی داخل شده و از او اخذ علم و حکمت و ادب کرده و در رصد مراغه شرکت جسته و در عهد حکومت عظاملك جوینی از خواص و مداحان این خاندان گردیده و بتنظیم و نشر عربی و فارسی ایشان را ستوده است.

ابن الفوطی بمناسبت حشر با خواجه نصیر الدین طوسی و خاندان جوینی و مطالعه کتابخانه ۱۰۰۰۰۰ جلدی خواجه و تصدی مباشرت خزانه الکتب مستنصری در بغداد یکی از آشنایان باوضاع تاریخی متقارب بزمان خود بوده ولی متأسفانه از تألیفات او فقط قسمتی از یکی از کتب او باقیست بنام الحوادث الجامعه در وقایع مائه هفتم هجری که وقایع از ابتدای قرن هفتم تا سال ۶۲۸ آن مفقود است و همین قسمت که بدست است متضمن بسیاری مطالب مهمه است.

ابوالفدا (۶۷۲ - ۷۴۲) - الملك الموفق عماد الدین ابوالفدا اسماعیل بن علی از ملوک حماة است که شرح بعضی از دخالتهای او را در جنگهای عهد غازانخان دیدیم و او علاوه بر این در فقه و لغت و تاریخ و ادب و هیئت مهارت داشت و تحت حمایت الملك الناصر سلطان مصر حکومت میکرد و در تشویق اهل علم و ادب میکوشید و از او دو تألیف معتبر باقی مانده یکی بنام تقویم البلدان در جغرافیا و مسالك و ممالك دیگری در تاریخ با اسم المختصر فی اخبار البشر که تا سال ۶۲۸ آنرا از کامل ابن الاثیر مختصر کرده و از آن زمان تا سال ۷۲۱ را خود آورده و این قسمت اخیر راجع بتاریخ مغول مخصوصاً در الجزیره و بلاد شام و لشکر کشیهای ایشان بآن حدود حاوی معلومات بسیار نفیسی است.

ابن الطقطقی (نیمه اول قرن هشتم) - صفی الدین محمد بن علی بن محمد طباطبائی معروف باین الطقطقی از سادات حسنی الجزیره در حدود ۶۶۰ در موصل تولد یافته

و پدر او که مقداری از خالصجات دیوانی را در عهد حکومت عطا ملک جوینی بر عراق در اجاره خود داشت از این راه ثروتی هنگفت بدست آورده بود و او بر اثر غروری که او را حاصل شده بود بابا قاخان یدشهاد کرد که عطا ملک را از حکومت بغداد و عراق بردارد، خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان برادر را از قضیه مسبوق ساخت و عطا ملک پدر صفی الدین یعنی تاج الدین علی را بقتل رساند و اموال او را توقیف کرد. صفی الدین که در این تاریخ بیش از بیست سال نداشت در موصل تربیت یافت و در سال ۷۰۱ کتابی در تاریخ خلفا و وزرای ایشان بنام مینة الفضلاء فی تواریخ الخلفاء والوزراء که بکتاب الفخری معروف شده نوشت و این کتاب کوچک نفیس اطلاعات متفرق چند در تاریخ مغول و فتح بغداد دارد و همین کتابست که آنرا مندر شاه نخبوانی با نام تجارب السلف با اضافات مهمی بنام اتابک نصره الدین احمد لر بفارسی ترجمه کرده است.

ابن بطوطه (۷۰۳ - ۷۷۷) - شرف الدین ابو عبدالله محمد بن عبدالله از مردم بندر

طنجه در مغرب الاقصی از مسافرینی است که در اواخر عهد ابو سعید خان و دوره تجزیة ممالک ایلخانان در ممالک مغول مسافرت کرده و سفرنامه‌ای از خود بیادگار گذاشته است. اگر چه ابن بطوطه مردی دانشمند نبوده و از جهت نظر تحقیق و واریسی حیثیت جغرافیون بزرگ قبل از دوره استیلای تاتار را ندارد ولی باز چون در طی مسافرت خود بسیاری از نکات تاریخی عصر خویش را یادداشت نموده میتوان از مقایسه آنها با معلومات دیگر استفاده‌های بسیار کرد.

منابع دیگر

اما منابع غیر اسلامی عبارتست یا از اسناد چینی و مغولی یا سفر نامه‌های مسافرین فرنگی معاصر خانان و ایلخانان مغول و یا تحقیقات فضلاء و محققین جدید.

از اسناد چینی و مغولی قدیم تر از همه حماسه ایست مغولی که در سال ۶۳۷ یعنی

سیزده سال پس از مرگ چنگیز خان تدوین شده بنام یوان چائو یوشی (۱) یا تاریخ سری مغول و این قدیمترین اسناد موجود راجع بچنگیز خان و اجداد اوست ولی بشکل تاریخ نیست بلکه داستانی منظوم است بطور حماسه و زیاد نمیتوان بوقایعی که در آن

برشته نظم آمده اعتبار تاریخی داد. این داستان هم اصل مغولی آن در دست است و هم ترجمه چینی آن و اصل مغولی آنرا استاد معروف پلیو^(۱) مستشرق فرانسوی در صد و نشر است.

در میان سفر نامه های نمایندگان پایها یا سلاطین عیسوی اروپا یا تجار و امرای آن قطعه که نام غالب ایشان را در طی شرح وقایع بوده ایم مشهورتر از همه بقرار دینند: میتوم ارمنی امیر کیلیکیا و یلانوکارینو^(۲) نماینده پاپ که هر دو در قوریلنای جلوس کیوک (۶۴۴) شرکت جستند و گیوم دوروبروکی^(۳) نماینده لوئی مقدس پادشاه فرانسه و فرستاده او بدربار منگوقاآن (در ۶۵۰) که هر کدام شرحی از مسافرت خود باقی گذاشته اند، مارکوپولو تاجر و مسافر و نیزی که قریب بیست سال در عهد قوییلای قآن در چین مقیم و دارای مشاغل اداری مهم بوده و سفرنامه معتبری از خود باقی گذاشته است که علاوه بر معرفت احوال چین و ممالک شرقی از آن بمناسبت عبور مارکوپولو از ایران اطلاعات گرانبهایی راجع باین مملکت نیز میتوان استخراج نمود، و اذریک از مردم شهر یردین^(۴) که در عهد سلطان ابوسعید خان بایران آمده و یکی دو نفر دیگر از این قبیل و مورخین ارمنی یا گرجی که مطالعه کتب ایشان نیز برای فهم تاریخ مغول در این دوره کمک بزرگی است.

اما در میان محققین جدید اولین کسیکه تاریخ عمومی بالنسبه مرتبی از اقوام ترک و تاتار نوشته دگینی^(۵) است که در ۵ جلد کتابی باسم تاریخ عمومی اقوام هون و ترک و مغول بتاریخ ۱۷۵۶-۱۷۵۸ م. (۱۱۷۵-۱۱۷۲) در پاریس انتشار داده است ولی چون بیشتر بمدارک چینی مراجعه کرده تاریخ او برای معرفت احوال آسیای شرقی مفیدتر است تا آسیای غربی.

معتبرین تاریخ مغولی که تا کنون بقم مورخین اروپائی تحریر شده کتاب کبیر دسون^(۶) است که این مورخ آنرا ابتدا در سال ۱۸۲۴ (۱۲۴۰ هـ) و بعد در طبعی مبسوط تر در سال ۱۸۳۴-۱۸۳۵ در هلند منتشر ساخت و چون دسون بر خلاف دگینی بمنابع اسلامی یعنی کتب فارسی و عربی مراجعه نموده بخوبی دقایق

۱ - P. Pelliot - ۲ - Plano Carpino - ۳ - Guillaume de Rubruquis

۴ - Odoricus di Pordenone - ۵ - Deguignes - ۶ - d'Ohsson

تاریخ مغول را دریافته و با اینکه در عهد او منابع تاریخی هنوز محدود و هیچکدام از آنها نیز بنظر انتقادی مورد دقت قرار نگرفته بوده و بهمین جهت کتاب دسون خالی از اشتباهات نیست باز تألیف او در باب تاریخ مغول تا کنون جامعترین و معتمدترین کتبی است که اروپائیان در این موضوع تألیف کرده‌اند.

بعد از دسون سِرْهِنری هورث^(۱) کتاب مفصلی در سه جلد در تاریخ مغول با انگلیسی نوشته و آنرا در فاصله بین سنوات ۱۸۷۶ و ۱۸۸۸ در لندن منتشر ساخته است. اساس کتاب هورث همان کتاب دسون است با بعضی اضافات از دیگران و چون هورث فارسی و عربی نمیدانسته و مستقیماً بمنابع اصلی مراجعه نمیکرده است اغلاط و اشتباهات کتاب او زیاد است بعلاوه او بر خلاف دسون بمغول بنظر اعجاب و تحسین مینگریسته و مثل دسون قبایح اعمال ایشان را چنانکه باید یاد آور نشده است.

کسی که در تحسین و بیان مفاخر اقوام ترك و مغول راه غلو رفته و بقوه انشاء بلیغی که داشته جمیع حقایق تاریخی را تقریباً زیر پای غرض گذاشته نئون کاهون^(۲) است که در کتابی بنام « مقدمه تاریخ آسیا » اقوام ترك و مغول از ابتدا تا سال ۱۴۰۵ میلادی « اقوام ترك و مغول را از همه جهت مورد ستایش قرار داده و اگر چه در انشاء آن هنر بسیار بکار برده ولی از لحاظ علمی و تاریخی کتاب او مبتنی بر هیچ اساسی نیست فقط انتشار آن جوانان متعصب ترك را بهیجان آورده و باغواهی بیانات نویسنده آن تعصب ترك پرستی را در میان ایشان رایج ساخته است.

یکی از آخرین تألیفات علمی نفیسی که از فضلی فرنگ در باب تاریخ مغول انتشار یافته غیر از مقالات متفرقی که غالباً بقلم ایشان انتشار می یابد کتابی است در جغرافیا و تاریخ ترکستان از مستشرق استاد روسی بارثولد^(۳) که اصل روسی آن در ۱۹۰۰ میلادی و ترجمه انگلیسی آن پس از مراجعه مؤلف در ۱۹۲۸ منتشر شده و در این کتاب بارثولد بجمیع منابع راجع بتاریخ مغول مراجعه نموده و تاریخ آسیای مرکزی و ترکستان را مقارن استیلائی قوم تاتار مورد مطالعه قرار داده و بمناسبت فصل مشیمی در خروج چنگیز خان و فتوحات او و قوانین و یاسا های چنگیزی نوشته است.

علوم و ادبیات

چنانکه در طی تاریخ ایامی که ممالک اسلامی شرق تحت استیلای مغول و امرای بعد از ایشان سر میکرده دیدیم مردم این بلاد در نیمه اول مائه هفتم بعد از انقلابات و کشمکشها و قتل و خرابیها و در نیمه دوم آن بر اثر تلف شدن کتابخانه ها و ویرانی مدارس و کشته شدن معلمین و مدرسین مجال یا وسایلی جهت کسب علم و ادب که بیش از هر چیز فراغت خاطر میخواستند بعلاوه غالبین یعنی مغول نه قابل درک این قبیل لطایف بودند و نه خواهان و خریدار اینگونه امتعه و اساساً جنس معیشت و نوع معتقدات و عادات ایشان با این قسم معارف تناسبی نداشت فقط پنجم و کیمیا و ستاره شناسی بی علاقه نبودند و منشی و دبیر را نیز جهت گذرانیدن کارهای اداری و دیوانی لازم داشتند. بهمین مناسبات در باب معارف و علوم و ادبیات دخالت عنصر مغول بیشتر از جهت بر انداختن آثار علم و ادب و تأثیر است که ایشان در ویرانی مدارس و کتابخانه ها و قتل علما و اهل ادب داشته اند فقط در پیشرفت تنها قسمتی که میتوان ابلخانان ایران را دخیل دانست فن تاریخ نویسی است که بعد مذکور خواهد شد.

اما استیلای مغول خواهی نخواهی يك تأثیر بالنسبه مهم در تمدن و معارف ایران در دوره حکومت ایشان کرده است و آن ارتباط یافتن ممالک مشرق و مغرب است با یکدیگر از طریق ایران و آمدن بسیاری از علما و ارباب معرفت چینی و اویغوری و تبتی و فرنگی و ارمنی بیابنتخت ابلخانان و انتشار معلومات ایشان بین مردم ایران.

قبل از استیلای مغول چنانکه پیش هم یاد آور شده ایم بلاد ما وراء النهر و خوارزم و خراسان هر کدام از معتبر ترین مراکز تعلیم و تعلم و دارای کتابخانه ها و رصدخانه ها و مدارس و علما و اهل ادب بود و همین حال وجود داشت در عراق و الجزیره و جنوب ایران. استیلای مغول تمام این مراکز را با خاک یکسان کرد و از آن همه کتاب و اهل علم و ادب چیزی قابل باقی نگذاشت. هجوم هولاکو دو مرکز عمده کتاب و علم یعنی الموت و بغداد را نیز بهمین حال نشانند و جز قسمتی کوچک از جنوب ایران و ناحیه سند در هندوستان و بلاد روم و مصر و شام دیگر

پناهگاهی جهت علم و ادب در ممالک اسلامی بیجا نماید .

اثر استیلای خانمانسوز مغول با وجود شدت ضربت و عظمت ویرانی باز در بر انداختن مشاعل علم و ادب بعلمت استحکام ریشه معنویات در ممالک اسلامی و علاقه مردم بمعارف سرعت ظاهر نشد چه هنوز در همان بحبوحه انقلاب بزرگانی بودند که در دوره قبل از استیلای مغول تربیت یافته و بخت بد ایشانرا با عصر استیلای تاتار معاصر قرار داده بود . از این جماعت عده ای در همان هنگامه جان سپردند ولی طایفه ای دیگر از مقابل سیل بلا گریخته بجنوب ایران یا بهندوستان و بلاد روم پناه جستند و در آن نواحی بکار آموختن مشغول شدند .

اسلام آوردن ایلخانان ایران بتدبیر وزرا و عمال ایران دوست ایرانی که نتیجه آن کوتاه شدن دست تحریک عنصر صلب خشن مغولی و عنصر مغرض متعصب عیسوی شده است تا حدی خاطر مردم را فراغت بخشیده و دوره ایلخانی غازان و اولجایتو و ابوسعید را نسبت بدوره های قبل بهتر کرده است ولی باز این ایام کجاست میتوانسته است با دوره درخشان سلاجقه و خوارزمشاهیان و خلفای عباسی از جهت تعمیم علم و ادب و فراوانی کتاب و تعدد علما و فضلاء درجه اول برابری کند .

تنها در این میان سلسله های کوچک امرای اطراف مثل آل کرت در هرات و اتابکان و آل مظفر در فارس و امرای لر در لرستان محنت زدگان قراری را گرد خود جمع میکردند و غلامان سلاطین غور در سند و هندوستان غربی و سلاطین سلجوقی روم یا امرای ایشان که همه در تشویق زبان و ادبیات فارسی از سلاطین بزرگ ایران قبل از استیلای مغول مثل سلاجقه و غوریان و خوارزمشاهیان تقلید میکردند نیز در پناه دادن علما و اهل ادب سعی داشتند و از همین تاریخ است که ادبیات زبان فارسی غیر از ایران اصلی دو مرکز عمده دیگر در خارج ایران پیدا کرده یکی در هندوستان غربی که در این کار از اواخر عهد غزنویان و غوریان سابقه داشته دیگری در بلاد روم .

اینک ما ذیلاً بزرگان فضلاء ایرانی را که قبل از استیلای تیمور در ایران یا خارج ایران میزیسته و بفارسی یا عربی شعر گفته یا کتاب نوشته اند بترتیب زمان تعداد می کنیم و از هر کدام نیز مختصر شرح حالی بدست میدهیم و گاهی بمناسبت از فضلاء غیر ایرانی هم که کتب یا افکار ایشان در ایران مؤثر افتاده ذکر می کنیم .

۱. علما و عرفا و حکما

نجیب الدین سمرقندی (مقتول در ۶۱۹) - نجیب الدین ابوحامد محمد بن علی سمرقندی از علمای مشهور عهد خوارزمشاهیان و سلاطین آخری غور است و او در هرات مقیم و با امام فخرالدین رازی معاصر بوده است و در همین شهر بسال ۶۱۹ در قتل عام هرات بدست لشکریان تولی شهید شده و او در علم طب و فنّ معالجه کتبی چند تألیف کرده که مشهورترین آنها کتاب الاسباب و الالامات است که آنرا از کتاب معالجات بقراط و قانون ابوعلی سینا و کتب طبّی معروف دیگر استخراج نموده و این کتاب بیشتر بواسطه شرحی که برهان الدین نفیس بن یوسف کرمانی از اطّباتی عهد الخ بیک بر آن نوشته و باسم شرح اسباب نقیسی اشتهار دارد مشهور شده.

امام رافعی (وفاتش در ۶۲۳) - امام ابوالقاسم عبدالکریم بن محمد رافعی قزوینی از علمای حدیث و تفسیر است و در این فنون تألیفات متعدّد دارد و مشهورترین کتاب او تدوین است در تاریخ قزوین، وفات او در ذی القعدة سال ۶۲۳ در قزوین اتفاق افتاده و در همان شهر مدفون شده است.

سگاسکی (۵۵۵-۶۲۶) - سراج الدین ابویسوف یوسف بن ابی بکر از مشاهیر علمای ادب و علم معانی و بیان و بلاغت است که در سال ۵۵۵ در خوارزم تولّد یافته و در دستگاه سلطان محمد خوارزمشاه عزیز و محترم میزیسته و بعد از بر افتادن دولت خوارزمشاهیان و استیلای مغول در پیش جغتای مکرم شده و تا آخر عمر در ماوراءالنهر و خوارزم سر میکرده است و او با وجود کمال مهارت در ادب گویا بتیرنگ و ظلم و سحر و جادو معتقد بوده و بهمین جهت حکایات غریب زیاد از او نقل کرده اند.

سگاسکی مؤلف کتاب مشهوریست در علوم ادبیّه و عربیّه بنام مفتاح العلوم که جامع علوم صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع و منطق و شعر و فروع این علوم است و این کتاب را فضلالی بعد از سگاسکی مکرّر تلخیص و شرح کرده اند.

شهاب الدین سهروردی (۵۳۹-۶۲۲) - شیخ ابوحفص عمر بن محمد از مردم سهرورد (سهرورد) زنجان از عرفای بزرگ او آخر قرن ششم و نیمه اول قرن هفتم است و او مردی زاهد و متقی بود و مردم را غالباً در بغداد بمواعظ صوفیانه هدایت می نمود.

خلیفه الناصر لدين الله نسبت بار ارادت و احترام فوق العاده داشت و غالباً شیخ شهاب الدین را بر سالت از جانب خود پیش ملوک اطراف میفرستاد و آن ملوک مقدم او را گرامی میداشتند شیخ شهاب الدین سهروردی در بغداد يك عدّه از رباطها یعنی خانقاههای متعلق بصوفیه را اداره و سرکشی میکرد و ناصر خلیفه رباطی مخصوص جهت او ساخته بود دارای خانه و حمام و بستانی جهت سکونت شیخ و کسان او و شیخ با اینکه در زندگانی دنیا مالی کثیر بدست آورد پس از فوت هیچ نداشت و همه را انفاق کرده بود. از تألیفات او کتاب عوارف المعارف در تصوف و سیر و سلوک و این شیخ شهاب الدین سهروردی را نباید با شیخ شهاب الدین یحیی بن حبش سهروردی معروف بشیخ اشراق (۵۴۹-۵۸۷) که در حلب با اشاره سلطان صلاح الدین ابوبی بجرم حکمت مقتول شده اشتباه کرد.

نجم الدین رازی (وفاتش در ۶۴۵) .. شیخ نجم الدین ابوبکر عبدالله بن محمد رازی

معروف بشیخ نجم الدین دایه از عرفای بزرگ و از شاگردان شیخ نجم الدین کبری است که در واقعه خوارزم بقتل رسید. نجم الدین رازی پس از قتل شیخ و کسان خود در خوارزم و خراسان بعراق گریخت و بهمدان آمد (۱) ولی چون خبر وصول تاتار رسید در ۶۱۸ همدان را نیز با يك عدّه از شاگردان خود ترك گفته باردبیل شتافت و در آنجا مصمم شد که (۲): «مسکن در دیاری سازد که در او اهل سنت و جماعت باشند و

(۱) در مقدمه مرصادالعباد شیخ نجم الدین واقعه فرار خود و قتل عام تاتار را شرح میدهد و ملوک اسلام را بدفاع تعریض کرده میگوید:

قتل از این بیشتر چگونه باشد که از يك شهری که مواد و منشاء این ضعیف است قیاس کرده اند که کمابیش ۷۰۰۰۰ آدمی بقتل آمده است و اسیر گشته از شهر و ولایت، و فتنه و فساد آن ملائین مخاذیل بر جملگی اسلام و اسلامیان از آن زیادتست که در حیز عبارت گنجد و این واقعه از آن شایع تر است در جهان که بشرح حاجت اقتد و اگر عیاذ بالله غیرت و حمیت اسلام در نهاد ملوک و سلاطین نجنب که عهده رعایت مسلمانی و مسلمانان بر ذمت ایشان است و حمیت و رجولیت دین دامن جان ایشان نگیرد تا باتفاق جمعیتی کنند و کسر اقتیاد انزوا خفاً و تقالاً و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل الله بر میان نبندند و نفس و مال و ملک در دفع این فتنه فدا نکنند بوی آن میآید که یکبارگی مسلمانی بر انداخته شود با آنکه اگر بلاد اسلام بر اقتاد این بقیه نیز بر اندازند و جهان کفر گیرد.

شاهان جهان بجملگی بشتابید
تا بوی که بقیته ز دین در یابید
اسلام ز دست رفت و بس پیخبرید
بگرفت جهان کفر و شامدر خوابید...

(۲) از مقدمه مرصادالعباد.

از آفت بدعت و تعصب هوی پاك بود و بامن و عدل آراسته و در آن دیار پادشاهی دیندار و دین پرور و عالم و عادل و منصف و ممیز که قدر اهل دین داند و حق اهل فضل شناسد، هر چند تفحص کرد ارباب نظر و اصحاب تجارب که بر احوال بلاد و اقالیم جهان وقوف داشتند با اتفاق گفتند که دیاری بدین صفات و بلادی بدین خاصیات در این وقت بلاد روم است که هم بمذهب اهل سنت و جماعت آراسته است و هم بعدل و انصاف و رخص بیراسته و بحمدالله پادشاهی در آن دیار از بقیت آل سلجوق و خاندان مبارک است که هر آسایش و راحت و امن و فراغت که اهل اسلام یافتند در سایه چتر همایون اهل آن خاندان یافتند»

شیخ نجم الدین در سال ۶۱۸ از اردبیل عازم بلاد روم گردید و در کشف حمایت سلطان علاء الدوله کیقباد سلجوقی (۶۱۰ - ۶۳۶) در قیساریه روم قرار گرفت و در سال ۶۲۰ در شهر سیدواس کتاب مرصاد العباد را بفارسی در سیر و سلوک و هبدا و معاش و معاد بنام سلطان کیقباد نوشت و شیخ مادام العمر در بلاد روم میزیست و با عرفای بزرگی که در حمایت سلاطین سلجوقی روم میزیستند مثل صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین بلخی حشر داشت تا در سال ۶۴۵ وفات یافت.

عزالدین زنجانی (وفاتش بعد از ۶۵۵) - عزالدین ابوالعالی عبدالوهاب بن ابراهیم

زنجانی از ادبا و علمای معروف صرف و نحو است که قسمت اخیر عمر خود را در بغداد میگذرانده و تا مقارن فتح آن شهر بدست هولاکو در آنجا میزیسته و گویا در وقعه بغداد مقتول شده است. عزالدین زنجانی مؤلف کتاب معروفی است در علم صرف بنام العزی فی التصریف که آنرا در بغداد در ذی الحجّه ۶۵۴ تألیف کرده و این همان کتاب تصریف معروف است که کتاب درسی طلاب علوم مقدماتی ادبیه است و آن بواسطه شرحیکه ملا سعدالدین تفتازانی از آن کرده مشهور شده.

ابیرالدین ابهری (وفاتش در ۶۶۰) - ابیرالدین مفصل بن عمر ابهری از حکما و

علمای منطق و از شاگردان بزرگ امام علامه فخرالدین رازی است و او مدتی را پس از بروز فتنه تاتار در بلاد روم بسر می برده و در آنجا تدریس میکرده و آن بلاد بتعالیم و تألیف اشتغال داشته و در منطقه و زیج - حکمت تألیفات معتبری دارد از آن جمله

دو کتاب است که در جمیع ممالک اسلامی اشتهار داشته و از کتب معتبر درسی شده و عدّه زیادی از علما بشرح آن پرداخته اند و آن یکی کتاب ایساغوجی است در کلیات خمس منطق و دیگری کتاب هدایة الحکمه در منطق و طبیعی و الهی که باسم هدایه مشهور و عدّه ای از بزرگان فضلا آنرا شرح کرده اند.

سید بن طاوس (۵۸۹-۶۶۴) - سید رضی الدین علی بن طاوس علوی حلی و برادرش جمال الدین احمد (متوفی سال ۶۷۳) هر دو از محترمین سادات حله و از رؤسای شیعه امامیه و از مؤلفین ابن طایفه بوده اند و مؤلفات سید رضی الدین که سید بن طاوس اشتهار یافته در میان شیعی منتهبان ایران شهرتی بکمال پیدا کرده است و شمارۀ تالیفات سید رضی الدین در آداب و احکام مذهب شیعه زیاد است و یک عدّه از کتب او نیز حاوی مطالب علمی و تاریخی مفید است چه او بر کتابخانه های معتبر دست داشته و در پاره ای از مؤلفات خود منقولاتی از آن کتب بدست میدهد. سید بن طاوس با مؤید الدین بن العلقمی وزیر و برادر و یسر او دوستی تمام داشت و چون هولاکو بغداد را گرفت سید بن طاوس از طرف او در سال ۶۶۱ بنقابت علویین منصوب گردید و در بغداد باشاعه احسان و عدل پرداخت تا در ذی القعدة سال ۶۶۴ در آن شهر وفات یافت.

خواجه نصیر الدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲) - بزرگترین مرد دانشمند جامعی که بعد از گذشتن دوره درخشان تمدن اسلامی و زمان امثال فارابی و ابوریحان بیرونی و ابوعلی سینا و عمر خبّام در ایران ظهور کرده و در عصر مظلم استیلای قاتار مشعل فروزان علم و ادب را در دست داشته است ابو جعفر نصیر الدین محمد بن محمد بن حسن ملقب و معروف با استاد البصر و خواجه است که اصلاً از مردم جهرد قم بوده و در ۵۹۷ در آنجا تولّد یافته و بعد بکسب کمال باطراف رفته و از آن جمله در طوس مقیم شده و بهمین جهت بطوسی اشتهار پیدا کرده است.

در مدت اقامت خواجه در طوس بواسطه بیچیدن آوازه علم و فضایل او اسماعیلیّه قهستان که در طلب دانش و جمع کتب و جلب علما سعی بلیغ داشتند خواجه را پیش خود بردند و خواجه در خدمت علاء الدین محمد بن حسن اسماعیلی و محتشم قهستان یعنی ناصر الدین عبدالرحیم بن ابی منصور که مردی فضل دوست و طالب ترجمه کتب حکمت و اخلاق از عارفان بود، رفت و در مدت محتشم مزبور محترم شد و در

تأیید آئین اسماعیلیه بتألیف کتاب پرداخت و از آن جمله بتشویق ناصر الدین مزبور کتاب تطهیر الاعراق یا کتاب الطهاره تألیف ابوعلی مسکویه را از عربی بفارسی برگرداند و آنرا تهذیب کرده از آن کتاب مشهور اخلاق ناصری را بنام ناصر الدین ساخت و در قلاع ملاحظه بود تا سال ۶۵۴ پس از تسلیم شدن ناصر الدین محتشم خواجه نصیر الدین بهولاگو معرفی شد و چون مغول بستاره شناسی و احکام نجوم علاقه مغرطی داشتند و خواجه نیز باین حیث اشتهار یافته بود هولاگو خواجه را گرامی داشت و خواجه از این تاریخ تا سال فوت خود در خدمت مغول بود.

صیت استادی و مهارت خارجه در نجوم و زیج و رصد حتی تا اقصای مغولستان نیز رسیده بود چنانکه منگوقاآن از برادر فرستادن خواجه را بمغولستان خواست تا در آنجا رصدی انشا کند ولی بعلمت بعضی پیش آمدها هولاگو خواجه را در ایران باین کار مأمور نمود و خواجه در سال ۶۵۷ در مراغه برصد مشغول گردید و بامر هولاگو جمیع اوقاف ممالک ایلخانی تحت اختیار او قرار داده شد و خواجه دوبار یکی در سال ۶۶۲ دیگری اندکی قبل از فوت خود پیغمداد رفت تا امور اوقاف را تحت نظر بگیرد و پس از وضع مخارج و مستمریات مازاد آنرا برای انجام عمل رصد ضبط کند و در ضمن این سفرها آنچه کتاب و آلات رصدی برای کار خود لازم می دانست از اطراف جمع نمود و هولاگو و بعد از او اباقا نیز در تهیه اسباب این امر و جلب علما میکوشیدند تا زیج مراغه بانجام رسید و خواجه خلاصه اعمال و رصد های خود و یاران خویش را در کتاب زیج ایلخانی مدون نمود.

خواجه نصیر الدین گذشته از مقامات علمی در زندگانی خود دو خدمت بسیار بزرگ بتمنن ایران کرده است یکی آنکه ناتوانسته است کتب و آثار نفیسه را از تلف شدن نجات بخشیده و در نتیجه این مجاهدت کتابخانه ای فراهم کرده بوده است که بالغ بر ۴۰۰۰۰ مجلد کتاب داشته دیگر آنکه بواسطه نفوذ فوق العاده در مزاج هولاگوخان بسیاری از اهل علم و ادب را بتدبیر نجات بخشیده و از این حیث نیز منتی عظیم برایشان حاصل کرده است.

اما در تحصیل و اشاعه علم و فضل خواجه با وجود آن همه انقلابات جانکاه و

گرفتاریهای روح کش باز دقیقه ای از مطالعه و تدریس تقاعد نداشته و شاگردان بسیار گرد او بوده اند که از او استفاضه مینموده و بقدری دلباخته تحقیق بوده که پس از کشف دقیقه ای از دقائق علوم شادی کنان برپای میخواستند و پای کوبان میگفته که: «اگر سلاطین شمشیر زن از عالم لذت ما خبر می یافتند یقیناً این نعمت را هم از کف ما بدر میبردند.» و در عین مصیبت و بدبختی از نوشتن و تألیف خود داری نمیکرده چنانکه کتاب معتبر شرح اشارات را در یکی از سخت ترین ایام عمر خود نوشته و خود در آخر آن این بیت را بر سبیل تمثیل می آورد:

بگردا گرد خود چندانکه بینم بلا انگشتری و من نکینم.

اگرچه خواجه در اکثر علوم قدیم استاد بوده و بفارسی و عربی در غالب آن رشته ها صاحب تألیف است ولی عمده اشتهار او بحکمت و ریاضی است مخصوصاً در ریاضی بحل بسیاری از مشکلات درجات عالیة آن توفیق یافته و اهم تألیفات او بقرار ذیل است: تجريد الکلام یا تجريد الاعتقاد در اثبات عقاید طایفه شیعه امامیه با ادله عقلیه و کلامیه، تحریر اوقلیدس که شرح و تهذیب کتاب مشهور اوقلیدس یونانی است در هندسه، تحریر مجسطی در شرح و تهذیب کتاب مجسطی بطلمیوس در هیئت، شرح اشارات که شرح کتاب المنبیهات و الاشارات ابوعلی سیناست در حکمت، اخلاق ناصری بفارسی در حکمت عملی و اخلاق، اساس الاقتباس در منطق بفارسی، تذکره صبریّه در هیئت، اوصاف الاشراف بفارسی در تصوف، بغیر الاشعار بفارسی در عروض و قافیه و غیره.

کاتبی قزوینی (وفاتش در ۶۷۵) - جم الدین علی بن عمر بن علی قزوینی معروف به کاتبی و دیران از علمای ریاضی و رصد و از حکماست و از کسانی است که در زیج مراغه در خدمت خواجه نصیرالدین سر میکرده و از علمای شافعیّه نیز بوده است و او در منطق و حکمت دو کتاب معروف دارد که فضلی بعد از او آنها را مکرر شرح کرده اند یکی حکمة العین در حکمت الهی و طبیعی، دیگری الرسالة السیّیه در قواعد منطق بنام خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان جوینی و همین متن شمسیه کاتبی قزوینی است که شرحهای آن از کتب درسی مشهور شده است.

میشم بن علی بهرانی (وفاتش در ۶۷۹) - کمال الدین میشم بن علی بن میشم بهرانی از بلخا و

متکلمین و فضلائی معروف طایفه شیعه امامیه است و او استاد علامه حلی معروف بوده و ابتدا منزوی و معتکف میزیسته و بعد بدعوت علمای حله و عراق بآن سرزمین رفته و در آنجا کتاب شرح نهج البلاغه را بنام سواجه عطا ملک جوینی حکمران بغداد و عراق تألیف کرده و غیر از این کتاب بزرگ او را در باب امامت و سایر مسائل اصولی و حکمتی تألیفات دیگری نیز هست .

زکریای قزوینی (۶۰۰-۶۸۲) - عابدالدین زکریا بن محمود قزوینی در حدود ۶۰۰

هجری در قزوین تولد یافته و در عنقوان شهاب بدمشق مهاجرت کرده و در آنجا به تحصیل فنون علم و ادب پرداخته و از آن جمله پیش امیرالدین ابهری معروف شاگردی کرده بعد بعراق آمده و در سال ۶۵۰ بقضاء شهر حله منصوب شده و بعد از دو سال یعنی در ۶۵۲ سمت قضاء شهر واسط را یافته و بتدریس نیز پرداخته و در این مقام بوده است تا در واسط جان سپرده و نعش او را ببغداد منتقل کرده اند .

زکریای قزوینی مردی خوش خط و با ذوق و بشعر فارسی و تاریخ و جغرافیا و علوم طبیعی آشنا بوده و از او دو کتاب مشهور بعربی باقی است یکی عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات که اسم آن معروف موضوع آن است ، دیگری آثار البلاد و اخبار العباد که شرح جغرافیائی و تاریخی مشاهدات مؤلف یا اطلاعات اوست و این کتاب علاوه بر اهمیت و حدیث تاریخی و جغرافیائی شامل معلومات بسیار نفیسی است راجع باحوال نوزده نفر از شعرای معتبر فارسی یعنی انوری و عسجدی و اوحدالدین کرمانی و فخری گرگانی و فرّخی و فردوسی و جلال طیب و جلال خواری و خاقانی و ابو طاهر خاتونی و مجیر بیلقانی و نظامی و ناصر خسرو و ابوسعید ابی الخیر و سنائی و شمس طبری و عمر خیّام و عنصری و رشید الدین و طواط و از این باب یکی از مهمترین کتب برای معرفت احوال شعرای فوق است .

جمال قرشی (او آخر قرن هفتم) - ابوالفضل محمد بن عمر مشهور به جمال قرشی از

علمای لغت مقیم کاشغر است که در سال ۶۸۱ کتاب صحاح جوهری فارابی معروف را ترجمه ای خلاصه مانند بقارسی کرده و نام آنرا الشرح من الصیاح گذاشته است و آنرا در کاشغر بانجام رسانده بعد ذیلی بعربی بر آن نوشته با اسم ملحقات صراح و در آنجا بمناسبت

از بعضی از سلاطین آسیای مرکزی و شیوخ و معارف شهر بلاساغون ذکر کرده و مطالب تاریخی بسیار بدست داده است و بهمین جهت ملحقات صراح بفهم تاریخ مغول در کاشغر و آسیای مرکزی کمک بسیار میکنند.

قاضی بیضاوی (وفاتش در ۶۸۵) - قاضی القضاة ابوالخیر ناصر الدین عبداللہ بن عمر بیضاوی

از علمای بزرگ فقه و تفسیر و منطق و عربی و تاریخ است که مدتی را در عهد اتابکان سلغوری چنانکه سابقاً هم اشاره کردیم در شیراز منصب قاضی القضاة داشت. بعد از آنکه از آن شغل عزل شد بتبریز رفت تا باز دیگر آن مقام را بدست آورد و در این سفر در خدمت ارغونخان و علمای تبریز منظور نظر قرار گرفت و در آنجا بتدریس پرداخت تا در ۶۸۵ در همان شهر فوت کرد.

از تألیفات بیضاوی دو کتاب شهرت بسیار پیدا کرده یکی کتاب تفسیر بزرگ او که بعربی است بنام اتوارالتزیل و آسرار التأویل معروف بتفسیر بیضاوی دیگری نظام اتواربخ بفارسی که کتابی است بالنسبه مختصر در تاریخ عمومی.

رضی الدین استرآبادی (وفاتش در ۶۸۶) - رضی الدین محمد بن حسن استرآبادی از

علمای نحو و از فضایی بزرگ شیعه است و غالب اوقات او در نجف اشرف گذشته است و او مؤلف دو شرح است بر دو کتاب از کتب جمال الدین ابوصبر و عثمان بن عمر (۵۷۰-۶۴۶) معروف بابن الحاجب یکی الکافیہ در نحو که شرح آن بتوسط رضی الدین استرآبادی بشرح رضی اشتهار دارد و از جامعترین کتب نحوی است و آنرا رضی الدین در سال ۶۸۳ در نجف تألیف نموده و از کتب مشهور درسی است دیگری السافیہ در صرف که شرح رضی الدین بر آن نیز از کتب معتبره صرفی است.

بهاء الدین اربلی (وفاتش در ۶۹۳) - بهاء الدین علی بن عیسی اربلی از شعرا و کاتب

و محدثین و منشیان شیعی عراق است که در بغداد قبل از استیلای تاتار و بعد از آن مشاغل دیوانی داشته مخصوصاً پس از انتصاب عطا ملک جوینی بحکومت عراق آن مورخ دانشمند که اهل ادب را گرامی میداشته بهاء الدین اربلی را در سال ۶۵۷ در دیوان بسمت کتابت منصوب کرده و بهاء الدین تا سال فوت خود در این مقام باقی بوده و از مداحان و خواص خاندان جوینی و خواجه نصیر الدین محسوب میشده است و از جمله شعرائی است که خواجه را بعد از وفات مرثیه گفته.

علی بن عیسی اربلی مؤلف کتابی است بعربی در شرح حال ائمه اثنی عشریه بنام کشف الغه که او را در میان طایفه شیعه و مردم ایران مشهور کرده است.

صفی الدین ارموی (وفاتش در ۶۹۳) - صفی الدین عبدالؤمن فاخر از مردم شهر

اورمیه یکی از شعرا و خوشنویسان و ادبا و سازندگان و علمای موسیقی است که در خرد سالی بیغداد رفته و در مدرسه مستنصریه تحصیل پرداخته و در آداب و تاریخ و حسن خط و ضرب عود بتدریج ماهر و مشهور آفاق شده و در دستگاه مستعصم خلیفه که فریفته صنایع مستظرفه و عاشق ساز و آواز و حسن خط بود عزت تمام یافته و کاتب کتابخانه و معنی و ندیم او گردیده است. بعد از فتح بغداد بدست هولاکو و حکومت یافتن عطا ملک جوینی صفی الدین در خدمت خاندان جوینی داخل شد و پیش علاء الدین عطا ملک و برادرش صاحب دیوان قربت تمام یافت و از طرف خاندان جوینی کاتب انشاء دیوان بغداد شد، اما همینکه عطا ملک و برادرش بر افتادند کار صفی الدین رو بتراجع نهاد و بفقیر و مسکنت افتاد چنانکه برای ادای دینی بمبلغ سیصد دینار مجبور شد و در همان حبس بتاریخ ۱۸ صفر سال ۶۹۳ در حالیکه قریب هشتاد سال داشت فوت کرد. صفی الدین صاحب تالیفی است در فن موسیقی بنام رساله شریفه که آرا باسم خواجه شرف الدین هارون پسر خواجه شمس الدین محمد صاحب دیوان ساخته است.

بابا افضل کاشانی (وفاتش در ۷۰۷) - افضل الدین محمد بن حسن کاشانی از عرفا و

حکما و شعرای مشهور است که بیشتر عمر را در کاشان مقیم بوده و بسال ۷۰۷ در همان سر زمین فوت کرده و در قریه مرق از توابع شهر مذکور مدفون شده است.

خواجه نصیر الدین طوسی بابا افضل را بسیار محترم میداشته و بشعر فضل او را ستوده و در بعضی تالیفات خود نیز از او با احترام نام برده و بعضی اقوال او را نقل کرده و بابا بقولی خواهر زاده خواجه بوده است و خواجه با احترام وجود او لشکر هولاکو را از ویران نمودن کاشان باز داشته.

بابا افضل هم بشعر فارسی رباعیات شیرین حکیمانه دارد هم بنثر تالیفات بسیار و اهم

تالیفات او عبارت است از جاودان نامه و ره انجام نامه و انشاء نامه و مدارج الکمال و غیره.

علامه قطب الدین شیرازی (۶۴۴-۷۱۰) - علامه قطب الدین محمود بن مسعود بن مصلح

کازرونی شیرازی بسال ۶۳۴ تولد یافته، پدرش طبیب بوده و قطب الدین پیش او و عم

خود مقدمات طب را فرا گرفته و بعد از آنکه در این رشته و حکمت و هیئت مهارت پیدا کرد جهت تکمیل معلومات بخدمات نجم‌الدین کاتبی قزوینی و خواجه نصیرالدین شافعی و از خواص همراهان خواجه شد و در رصد مراغه شرکت جست و چون فوق العاده زبرک و نیز هوش بوده در این کار بخواجه خدمات بسیار کرده سپس داخل بلاد روم شده و مدتی قاضی سیواس و ملطیه بوده بعد بشام سفر کرده و در این سفر با صدر الدین قونیوی و مولانا جلال الدین بلخی ملاقات کرده و در زی اهل تصوف در آمده است سپس بتبریز برگشته و در خدمت ایلخانان بعزت کامل میزیسته و در آن شهر بسال ۷۱۰ فوت کرده و در جنب مقبره قاضی بیضاوی بخاک سپرده شده است .

علامه قطب الدین شیرازی یکی از علمای جامع و وجودهای فوق العاده عصر خود بشمار میرفته و علاوه بر کمال استادی در حکمت و هیئت و طب مردی درویش مسلک و خوش مشرب و ظریف و بذله گو بوده ، شطرنج را خوب میباخته و رباب را باستادی میتواخته است و داستان ظرافتها و شوخیهای او معروف است و بقول خال سعدی شاعر مشهور بوده است و بفارسی نیز اشعاری داشته (۱) .

قطب الدین شیرازی بفارسی و عربی صاحب تألیفات معتبری است از آن جمله است شرح قانون در طب که شرح قانون ابوعلی سیناست ، شرح حکمة الاشراق تألیف شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول ، شرح مفتاح العلوم تألیف سکاکی ، درة لتاج لفرقة الدباج که کتابی است بفارسی در علوم مختلفه حکمتی بنام امیره دباج از امرای اسحاقوندگیلان که سابقاً شرح آن گذشت ، نعمة شاهی و نهاية الاندراك هر دو بفارسی در علم هیئت .

علامه حلی (۶۴۸-۷۳۶) - جمال الدین ابو منصور حسن بن یوسف مظهر حلی که در عیان طایفه شیعه مطلقاً بلقب علامه خوانده میشود از بزرگترین علمای اصفیه و از متکلمین و مؤلفین معتبر این فرقه است و او در سال ۶۴۸ در حینه سیغه از منازل بین نجف اشرف و ر . طرف شرقی فرات تولد یافته و از طفولیت بهوش و فراست مشهور بوده و نزد پدر خود شیخ سدید الدین یوسف و سید جمال الدین احمد بن طاروس و

(۱) از آن جمله این رباعی منسوب باوست:

يك چند بی زمره سوده شدیم
شستیم باب نوبه و آسوده شدیم .

يك چند بیاقوت تر آلوده شدیم
آلودگی بود ولیکن تن را

سید رضی^۱ الدین علی بن طاوس و شیخ میثم بحرانی شارح نهج البلاغه و خواجه نصیر الدین طوسی و نجم الدین کاتبی قزوینی علوم دینی و حکمتی را آموخته و بزودی از مشاهیر فضیله‌ای عهد خود شده است و بتفصیلی که سابقاً ذکر کردیم در عهد اولجایتو یا پسر خود فخر المحققین بسطانیته آمده و باشاعه مذهب تشیع پرداخته و در حقیقت تجدید بنای مذهب شیعه و تأیید اصول و احکام آن قبل از نهضت عهد صفویه بیشتر بر اثر مجاهدات علامه و شاگردان اوست و مؤلفات علامه و مناظرات او در این باب با خصم پیشرفت این امر معاونت بسیار نموده است .

علامه حلّی بالغ بر نود جلد کتاب بزرگ و کوچک در فقه و اصول و کلام و رجال و منطق تألیفات دارد و مشهور ترین آنها بقراردیل است : منهاج الکرامه فی باب الامامه و نهج الحق و کشف الصدق که آنها را در تقریر عقاید شیعه برای اولجایتو نوشته کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد در شرح کتاب تجرید استاد خود خواجه نصیر الدین طوسی ، تذکره الفقهاء در فقه شیعه ، قواعد الاحکام فی معرفة الحلال و الحرام از کتب فقهی درسی ، جوهر التنبیه در منطق ، خلاصه الاقوال در علم رجال ، انوار الملائکوت در علم کلام و تبصرة المتعلمین در احکام دینی .

شیخ صفی الدین اردبیلی (۶۵۰-۷۲۵) - شیخ صفی الدین ابوالفتح اسحاق پسر شیخ امین الدین جبرائیل از عرفای نامی عهد اولجایتو و ابوسعید است که با مریدان خود در آن ایام در قریه کنغوران در بک فرسنگی اردبیل در حول مقبره پدر میزیسته و نسب او را با امام موسی کاظم میرساندند و شیخ که از مریدان شیخ زاهد گیلانی بوده در گیلان و آذربایجان غربی و موقان و اران مخلصان بسیار داشته و بی نهایت محترم میزیسته مخصوصاً خواجه رشید الدین فضل الله وزیر در رعایت جانب احترام او میکوشیده و هر ساله برای مخارج خانقاه اردبیل نقد و جنس فراوان میفرستاده در مکتوبی که پسر خود امیر احمد حاکم اردبیل نوشته با توصیه میکند که در معامله خود با مردم چنان کند که شیخ صفی الدین از او راضی و شاگرد باشد .

قبل از رسیدن باین مقامات شیخ صفی الدین در جوانی بعزم ملاقات یکی از عرفای نامی شیراز قصد آن شهر کرده ولی مراد او قبل از رسیدن شیخ بشیراز وفات

یافته بوده و شیخ صفی الدین بخدمت بعضی دیگر از شیوخ شیراز از جمله بقولی بخدمت سعدی رسیده بعد بزم دیدار شیخ تاج الدین ابراهیم ملقب بشیخ زاهد بگیلان آمده و دختر شیخ را در ازدواج خود در آورده و شیخ صدرالدین یسر و جانشین شیخ صفی الدین از این دختر است. شیخ صفی الدین از تاریخ در آمدن در حلقه مریدان شیخ زاهد گیلانی تا سال فوت خود که در ۱۲ محرم سال ۷۳۵ بسن ۸۵ اتفاق افتاده منظور نظر مردم بوده و پس از فوت شیخ زاهد رئیس طریقت جمیع مراده اوشده است. چون شیخ صفی الدین چند سلاطین صفویه است احوال او را در مبدء تاریخ ایشان بتفصیل بیان خواهیم کرد.

کمال الدین عبدالرزاق کاشانی (وفاتش در ۷۳۱) - شیخ کمال الدین ابوالغنائم

عبدالرزاق بن ابی الفضائل کمال الدین کاشانی از عرفای بزرگ عهدسلطان ابوسعید بهادرخان و از معاصرین علاءالدوله سمنانی بوده و این دو عارف بزرگ در بعضی مباحث عرفانی با یکدیگر مباحثه و مکاتبه کرده اند. کمال الدین عبدالرزاق کاشانی صاحب سه کتاب عرفانی معتبر است هر سه بعربی، اول شرح خصوص الحکم که اصل آن از عارف معروف معنی الدین ابوبکر محمد بن علی اندلسی معروف باین العربی (۵۶۰ - ۶۷۸) است، دوم شرح منازل السائرین که شرح کتاب منازل السائرین ابواسماعیل شیخ الاسلام عبدالله بن محمد هروی (۳۹۶ - ۴۸۱) یعنی خواجه عبدالله انصاری مشهور است، سوم اصطلاحات الصوفیه که کتاب نفیسی است در شرح اصطلاحات معمول بین عرفا و متصوفه.

علاءالدوله سمنانی (۶۵۹-۷۳۶) - رکن الدین علاءالدوله احمد بن محمد یبابانکی از

عرفای نامی عهد ابوسعید بهادر خان است که در ابتدای جوانی در مشاغل دیوانی داخل بود بعد بمسافرت و حج پرداخت و در سال ۶۸۷ لباس اهل تصوف اختیار نمود و از ۷۲۰ ببعد در خانقاهی منزوی گردید و بارشاد مردم مشغول شد. تفصیل التجاء امیر چوپان را بار و وساطت شیخ را بیش ابو سعید از امیر چوپان سابقاً مذکور داشتیم. علاءالدوله سمنانی را بیانات عالی و رباعیاتی شیرین بزبان فارسی است.

خطیب قزوینی (۶۶۶-۷۳۹) - جلال الدین محمد بن عبدالرحمن قزوینی معروف به

خطیب دمشق از مشهورترین علمای علم معانی و بیان و اصول است که در سال ۶۶۶ تولد یافته و در جوانی بدمشق رفته و بسمت خطیبی آن شهر منصوب گردیده بعد بقضاء

دمشق و قضاء دیار مصر رسیده و آخر الامر در دمشق بسال ۷۳۹ در همان شغل قضاء فوت کرده . خطیب قزوینی مردی نیز هوش و فہیم و فصیح و خوش خط و کریم و منصف و حامی فقرا و ضعفا بوده و بیشتر مالی را کہ بدست میآوردہ انفاق می نموده . خطیب قزوینی کتاب مفتاح العلوم سگاکي را مختصر کرده بنام تلخیص المفتاح و همین تلخیص است کہ سعد الدین تفتازانی با شرح و بسط از آن کتاب مطول را ساخته است .

قاضی عضد الدین ایچی (۷۰۱ - ۷۵۶) - قاضی عبدالرحمن بن احمد از مردم شهر ایچ (ایک) پایتخت قدیم ولایت شبانکاره از فضلاء بزرگ عهد شاه شیخ ابواسحاق اینجو و امیر مبارز الدین محمد و شاه شجاع و از معاصرین خواجہ حافظ شیرازی است و بیک واسطه شاگرد قاضی القضاة ناصر الدین بیضاوی محسوب میشود و او در دستگاه سلطان ابوسعید و خواجہ غیاث الدین محمد رشیدی و شاه شیخ ابواسحاق و ملوک فارس و شبانکاره بسیار محترم بوده و در عهد ابوسعید منصب قاضی القضائی کل ایران را داشته و در سلطنته مقیم بوده و از آن ملوک و امرا انعامات بسیار یافته است و ما سابقاً باین جمله اشاره کرده ایم (۱) .

شیخ ابواسحاق اینجو قاضی عضد الدین را سخت احترام میکرد و در کارهای ملکي از او مشورت می نمود چنانکہ در سال ۷۵۴ موقعبکہ امیر مبارز الدین مظفری بقصد شیراز و دفع شیخ ابواسحاق اشکر کشید امیر شیخ با قاضی عضد الدین مشاوره نمود و بصلاحدید او از در صلح خواهی نسبت بامیر مبارز الدین در آمد و قاضی را برای ترتیب کار آشتی پیش او فرستاد و قاضی در سیر جان از امیر مبارز الدین ملاقات نمود ، امیر مبارز الدین مقدم قاضی را گرامی داشت و ۵۰۰۰۰ دینار جهت اقامت خاصه او و ۱۰۰۰۰۰ دینار دیگر جهت مخارج ملازمان قاضی انعام نمود و پسر خود شاه شجاع را و او داشت کہ پیش قاضی ایچی کتاب شرح مختصر ابن حاجب را کہ از تالیفات او بود مذاکره کند و او را با احترام بشیراز برگرداند و قاضی در ضمن محاصره شیراز از طرف امیر مبارز الدین از آنجا خارج شد و بشبانکاره رفت و ای در آنجا امیر شبانکاره با قاضی نساخت و قاضی را در قلاع شبانکاره محبوس نمود و دانشمند مزبور

(۱) رجوع کنید بصفحه ۲۵۱ - ۲۵۲ .